



غوغای قبل از کارزار

در صفحه ۸

پیراهون کراس جادان بهمار کمپیس

در صفحه ۲

دوشنبه دوم مهرماه ۱۳۵۸ هجری شمسی

چهره مدارس و دانشگاه‌های بعد از انقلاب

این برهه، هم‌اکنون کنش‌های دانشگاهی و مدارس است. مریدان این...

دیوارهای دانشکده نواست برآمده‌ای شاهنگ و قابل دلم را پیش برده...

مجاهدین به عنوان آماج گزند...

سازمانی را بنهادیم که کسب و کاری...

به کجای می رویم؟...

محمدتقی محمدی

در شماره گذشته جنش دیدیم که کجا...

امروز اگر کسی با نظرات مارکس و انگلس...

دموکراسی، پناهگاه مردان علم

این مطلب را یکی از دوستان جنش برای ما فرستاده...

رسم و شیوه زندگی که من در نظر گرفته‌ام...

حجة الاسلام سیداحمد خمینی از اعدامهای بیهوده بپرهیزید

اقای سیداحمد خمینی فرزند امام در روز شنبه...

نهضت نمورکاتیک و مریضی بصیران آینده...

بهره در صفحه ۲

# چهره مدارس

بقیه از صفحه اول

بکوجاند. یا در کارخانه های مونتاژ و صنایع وابسته به مزدی که نسبت به فقر جامعه روستایی گذشته سرگرم کننده بود مشغول کند و یا در دهات با نمایش های بی دریغی تاسیسات و قوانین و مقررات شرکتهای تعاونی مصرف و وامهای بانکی و غیره و غیره آرام نگذارند و خود بارشده دادن روزانه ای دستگاه جهنمی پلیس سیاسی به زندگی پراز فساد و تجمل و زدهای و دلایلی ادامه دهد. اما با تشویق و مهیا کردن وسایل و لوازم و محیط رشد فساد و سرگرمی های

مبتذل در کالهای جوانان و باشگاههای ساختگی دانشجویی و ترتیب دادن اردوها و سفرهای داخلی و خارجی دانشجویان و حتی باج دادن به گروههای قابل توجه دانشجویی به صورت کمک و مقرری ماهانه هیچگاه نتوانست از دانشگاهها خاطری آسوده داشته باشد. در بیست و چند سال گذشته اگر چه شاه و خانواده اش می توانستند با حضور در استادیوم صدهزار نفری یا در جمع طبقات مردم (که البته با نظارت شدید پلیس امنیتی فراهم می آمدند) نمایشاتی ترتیب دهند و به وسیله رسانه های گروهی عکسها و فیلمهایی را به خورد سایر مردم و جهان خارج بدهند. ولی هیچگاه نتوانستند حتی در یکی از روزهای افتتاح دانشگاه یا مراسم پایان تحصیلی که مقید به حضور در آن بودند با حضور دانشجویان در دانشگاهها حاضر شوند. پیوسته برای اجرای چنین مراسمی دانشگاهها را قرق می کردند.

طی دو سال گذشته ای اوج انقلاب، دانشجویان و استادان و کارکنان مبارز دانشگاهها نقش حساسی را به عهده گرفتند و سهم عمده ای در پیشرفت و پیروزی انقلاب را به خود اختصاص دادند. اگر چه طی این دو سال غالباً کلاسها تعطیل و دانشگاهها یا در حال اعتصاب و یا در اشغال پلیس و نظامیان بودند و یا دانشجویان در محیط و اطراف دانشگاهها مشغول جنگ و گریز با نیروی استبداد بودند و عملاً درس تعطیل بود. ولی چه درسی بالاتر از درس انقلاب و چه درسی برتر از مشق آزادی و رهائی از قید و بند استبداد و استعمار که از حوزه دانشگاهی و دانشجویی به میان دانش آموزان دبیرستانها و حتی کودکان دبستانی نیز کشیده شد.

اما امروز که انقلاب پیروز شده است، به نسبت همان نظارت و برنامه های انحرافی آموزشی که طی سالهای از سوی برنامه ریزان فرهنگ استبدادی و استعماری در مدارس و دانشگاهها اعمال شده است، وظیفه ای پس سنگین تر و یاریگر تر دوش مسئولان آموزشی و دانشجویان دانش آموزان سنگینی می کند. امروز در سطح مدارس و دانشگاهها به استقرار یک نظام اندیشیده و برنامه ریزی شده ای دقیق انقلابی احتیاج داریم که از سوسنی خودآموزش و شیوه های پرورش و تزیین سوسنی دیگر ایجاد همگونی و شکل اجرائی آن قابل دقت و توجه فراوان است.

یکی از شیوه های دستگاه استبداد برای تسلط بر دانشگاهها از طرفی ایجاد اختلاف میان استادان و دانشجویان و از طرف دیگر تشویق درگیری ها و برخورد های غیر اصولی و غیر منطقی بین خود دانشجویان بود به خاطر دلرم که پس از چند ماه اوج گیری حرکت انقلابی دانشگاهیان در جریان اعتصاب استادان دانشگاه صنعتی تهران اولین حرکت همبستگی میان استادان و دانشجو اعلام و عمل شد و این کار

میکنند. بدون آنکه حق داشته باشند در صحت و سقم آن ببینند و یا نظر دهند.

بدیهی است که حوادث پیش بینی نشده در آینده میتواند مسیر جامعه تغییر دهد اما مسئله در این است که در زمان حال پیشگامان و پیشروان بهیچ نهضتی مجاز نیستند که در کار روزمره غرق شوند و به انکاء حوادث استثنائی از طرح برنامه های طویل المدت در تمام زمینه های عمرانی، اجتماعی و سیاسی غافل بمانند.

## وظایف برگزیدگان نهضت

میدانیم که: «هر چه جامعه ای در مسیر پیشرفت های اجتماعی خود در مراحل مقدماتی تر سر کند، بهمان نسبت احتیاج وی در گردهم آوردن همه گروهها و دسته ها و ایجاد جبهه ای از آنها برای رسیدن به هدفهای کلی بیشتری خواهد بود. و باز میدانیم که در جوامع که از یک تاریخ احزاب نسبتاً طولانی برخوردارند و احزاب در این کشورها در طول ده سال برنامه ریزی بنحو دقیقی اهداف و مرزهای آن و همچنین راههای رسیدن به آن را تعیین کرده اند و طبیعتاً چنین تحولاتی مدنظر است که مرحله مبارزه با استعمار و رسیدن به استقلال را پشت سر گذارده اند. احزاب هدفهای خود را در انتخاب راه و نحوه رسیدن به منافع طبقاتی، از یکدیگر تمیز میدهند. بنابراین میتوان با بهره گیری از کادر متفکر و ورزیده از تشکیل جبهه انقلابی بی نیاز باشند. ولی انهم فقط در شرایط عالی.

چون کشور ما متأسفانه از جمله کشورهای اخیر محسوب نمیشود، پس طبیعتاً از انقلاب، یک بررسی اجتماعی و اقتصادی به آسانی نشان میدهد که دوباره سازی ژرفای مادی و معنوی که زاینده و محصول نقضیه های استعماری با دست دولت های دست نشانده داخلی است تنها در سایه پی ریزی و تشکیل جبهه ای وسیع از همه گروهها، صرف نظر از شدت وضع گرایش آنها به مسائل مذهبی میسر است. ویرانه های فرهنگی و اجتماعی در طول یکصد و پنجاه سال اخیر را فقط در سایه یک هم آهنگی و وحدت میتوان از پیش برد برای نیل به هدف اصلی که محور آثار استعمار و استبداد است قطعاً میتوانستیم علیرغم سلیقه های متفاوت بر روی یک برنامه کلی توافق بدست آوریم. اما با نهایت تأسف چنین نشد و از همان ابتدا بعضی از جناح های جاه طلب خواستند که تنها و بسلیقه خودشان هدفها را تعیین کنند و راه رسیدن به آن را نیز خود انتخاب نمایند. این تمایل ناشی از برخورد با مسائل از زاویه دید تنگ مرامی بود و فارغ از یک بررسی نیروهای موجود. آثار پیچون چنین راهی، در انتصاب کادری دولتی و در اعزازات و جایزه ها نسبت به مسائل ملکی چشم میخورد. بر چنین نحوه تفکری علاوه بر تاثیر سنت ها، تجربه تلخ معروفیت های طولانی از شرکت در اداره کشور، در سالهای گذشته نیز دخیل بود والا این اصلی بدیهی و روشن است که: «هادامیکه هدف ها، با توجه به سلسله مراتب نظام اجتماعی، کلی است و در مراحل اولیه قرار گرفته است یعنی مثلاً دستیابی به استقلال و آزادی که تنها در سایه

# به کجا می رویم؟...

بقیه از صفحه اول

محو آثار استعمار و استبداد میسر میباشد. دیگر جانی برای تفکیک نیروها و دخالت دادن روش ها در رسیدن به این هدف باقی نماند. برای رسیدن به چنین اهدافی کلی باید از همه نیروها و از تمامی گروههایی که شائق دستیابی به این هدف است با وحدت و هم آهنگی بیشتری بست هدف حرکت کرد.

در صحت انتخاب چنین راهی کافی است به توصیه مشهور امام: «همه با هم - همه با هم» اشاره کرد و به تذکرها و گوشه های همه دوراندیشان از احزاب و گروههای مختلف توجه داشت که متأسفانه در عمل این جناح ها راه خود پیوند و توفیق های اولیه چنان فریبشان داد که دست دراز شده تیره های دیگر را دیدند و از سود بردن از همراهی و کمک آنها خود را بی نیاز دانستند. در حالیکه تجسم چشم انداز ناشی از پدید آمدن یک جبهه متحد برای رسیدن به هدف کلی استقلال و آزادی می اکنون نیز به آسانی میسر است و دست آوردهای آن نیز قابل تصور و حتی ملموس.

در اینجا ناگزیریم بر این واقعیت اشارتی داشته باشیم که در ابتدای شروع حرکت در مرحله سازندگی، اشتیاق به همراهی و همگامی تحت رهبری روحانی نهضت نتنها در همه گروهها به وضوح چشم میخورد بلکه آن را یک فریضه میدانستند و فقط گروهی خاص مانع از عملی شدن این اتفاق گردیدند. گروهی که از یک دید همه جانبه نسبت به نمودهای اجتماعی برخوردار نبودند. و اکنون بدانجا رسیده ایم که قشرهای پدید آورنده انقلاب و شرکت کنندگان در مبارزه علیه استبداد به گروههای چندی تقسیم شده اند: جناح های معینی از گروههای سنتی که در طریق خود تنها بجزو میزاد و از تذکرات رهبری نهضت که بگوش همه میرسد در حد کافی بهره نمیگیرند و گمگانه این شیبه را پدید میآورد که فارغ از آنچه بر مردم میگذرد راه خود میپیماید و اصرار در انحصار همه چیز بخود دارد. باید اذعان داشت که این گروه از جانب اکثریتی چشمگیر نیز همراهی میگردد.

گروههای غیر مذهبی که در کنار نهضت و همگام و همراه مردم قدم بر میدارند و در عین حال از استقلال فکری برخوردار بوده و نظرات خود را نسبت به مسائل مطروحه محفوظ نگاه میدارند و با آنکه در حد کافی در اداره امور دخالت داده نشده اند در پیش برد مسائل و ارائه طریق شریک و سهیم اند.

گروهها و اجزایی که کم و بیش مخالفت خود را با روش های نظام کنونی ابراز داشته اند و راه آینده خود را نیز انتخاب کرده اند و بالاخره خود جات و گروههای کوچک و افراد منفردی که از روش های اتخاذ شده ناراضی و سرخورده اند و کم و بیش نا امید و مایوس خود را به کتاری کشیده اند.

در این میان آن گروه پلید که بقدری تجدید در اندیشه های نا مشروع خود در گذشته میباشند و یک تازی های نامحدوده در صحنه سیاسی و اجتماعی و عدم ایقاع به جان و مال مردم، خواسته و میل باطنی آنها است، در خدمت

استعمار و با اشاره مستقیم و غیر مستقیم آن از پراکندن هیچ شایعه ای که بتواند در گسستن پیوندهای مردم موثر افتد و گروههای سیاسی را از یکدیگر بیشتر دور بسازد ابانسی ندارند. آنها سخت در پی کار نفاق افکندند. چقدر در انتظار پدید آمدن شب نشسته اند تا در توفیق احتمالی استبداد، بر بام ویرانه های شهر آزادی آوای کریم خود را سر دهند. در صورت عدم پیروزی نهضت، متأسفانه این گروه بکف استعمار، بر سر کار خواهد آمد. این فاجعه احتمالی برای همه گروههای صدیق و ازادیدخواه چه در اکثریت و چه در اقلیت در حوزه تعین و تفکر است.

## دولت منتخب شورای انقلاب

شک نیست که در این گروه ان خشکی و عدم نرمش در برابر خواسته های گروههای دیگر که در سقوط نظام استبدادی موثر بوده اند، دیده نمیشود اما عدم یکپارچگی در برداشت های اجتماعی و عدم استحکام در نظرات خود و همچنین عدم بهره گیری کافی از شرایط مناسب پس از پیروزی انقلاب و لاجرم از دست دادن موقعیت های بسیار و سپردن آن به گروه نخست، باعث شد که دولت نتواند علیرغم حسن نیت، توفیق را نیز در کنار خود داشته باشد.

اگر از ابتدا در تعیین و انتخاب اعضای دولت شرایط خاصی تعیین نمیشد تا با توجه به این شرایط نتوان از همکاری شخصیت های اجتماعی و سیاسی و مدیران و متخصصان خلاصه میشد و کم و بیش اساس برنامه های حکومت تقوی و فضیلت را تشکیل میداد:

- ۱- تعدیل روابط ظالمانه و اقتصادی به نفع توده های زحمتکش مردم
- ۲- دگرگونی بنیادهای حاکم و شکل سیاسی حکومت استبدادی
- ۳- ایجاد روابط متقابل دوستانه با کشورهای خارج و لغو امتیاز و نفوذهای استعماری.

اما در طول این هفت ماه چه گامهایی در راه عملی شدن اصول بالا برداشتم، نمیگویم در این زمینه ها کاری شده است، خیر، بسیاری از طرح های مفید و جامع تهیه و به اجرا گذارده شده است. اما سؤال بر سر این مسئله نیست که چه کاری انجام داده ایم، بلکه با توجه به شرایط مساعد و اعتماد بی حد و حصر مردم چه میتوانستیم انجام بدهیم.

اولین کاری که انجام شد استفاده از اختیارات و امکانات وسیعی بود که در ابتدای کار در دست دولت بود اما از آن استفاده نشد سهل است به افراد غیر مسئول نشسته در کمیته ها نیز امکان داده شد که قائم مقام قوه مجریه باشند. مواضع قدرت آهسته آهسته بدست قدرت، فرصت طلبی در الیگارش قدرت، سپرده شد آنچنان که اکنون بدست آوردن مجدد این مواضع کاری بس مشکل شده است، چرا که حقوق از دست رفته دوباره به آسانی بدست نمی آید.

ها و عدم تامین اعتبارهای عمرانی لازم که بوقوع بیکاری را محدود میساخت. نردیم و چه نتایج زیانباری که در آینده از این راه متوجه ما نخواهد شد. وقایع خوزستان و بویژه کردستان نشان داد که پیش بینی بوقوع وقایع تا چه حدود ضروری است و باقتن چنین قدرت پیش بینی در متوسط ها چقدر بعید.

اگر دولت در همان ابتدای کار با تکیه به اصالت پدید آمدن یک جبهه نیرومند، از همه گروهها در تشکیل دولت دعوت میکرد و برخی فرزندان لایق، خرمند و بویژه شجاع و انقلابی ملت بخاطر آنکه احتمالاً در انجام فرائض روزانه مذهبی خود، از نقش سازنده خود باز داشته نمیشدند، ستاره زاست ایستاده بود و خط های کج و معوج امروزی در اینجا و آنجا بچشم نمیخورد.

باز بیاد بیاوریم که به تعبیری «حکومت کردن چیزی نیست جز واقعیت بخشیدن به فضای از روها و خواسته ها که در صورت انتخاب طبی با بهمه وسیع و تحقق بخشیدن آن ها، حکومت میروند تا از آن همه گردد و اگر در این امر موفق بود به حداکثر حتی خود در جامعه دست می یابد و آنوقت همه افراد وظیفه دارند که خود را عضوی در چنین حکومتی بدانند.

قطعاً افراد موثر چنین حکومتی، بویژه در رده های بالا باید از تمامی خصائص و ارزش ها در سطح بالاتر از میانگین برخوردار باشند تا آنچنان که آن برادر بزرگ نوشت: «تشکیل دهنده حکومت فضیلت و تقوی باشند. و اگر چنین بودند آنچه که او در آن روزها نوشت عملی میشد. بعضی از نوشته او در وظایف چنین حکومتی: (۱) مسئله بر سر هم آهنگ کردن شیوه های مدیریت مملکت و انطباق ضوابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن با این اصول است. اصولی که در سه زمینه اصلی خلاصه میشود و کم و بیش اساس برنامه های حکومت تقوی و فضیلت را تشکیل میدهد:

- ۱- تعدیل روابط ظالمانه و اقتصادی به نفع توده های زحمتکش مردم
- ۲- دگرگونی بنیادهای حاکم و شکل سیاسی حکومت استبدادی
- ۳- ایجاد روابط متقابل دوستانه با کشورهای خارج و لغو امتیاز و نفوذهای استعماری.

خارج با آن روبروست با مفهوم گفته رهبر انقلاب که چند شب پیش خطاب به جوانان بیان شد سخن را تمام می کنیم که: دانشجویان هر چه بیشتر بخوانند و فراگیرند و در درگیری های عقیدتی محیط تحصیل حرجا که با عقاید مخالف خود برخورد کردند به بحث بنشینند و گفتگو کنند تا به نتیجه برسند.

اسلام کاظمیه

بقیه هر صفحه ۷

# «همه ی انقلابیون راستین شاعرند»

چندین دهه عداوت را پاک کرد ببینم چه پیش می آید. اگر آمریکا در راه روی همبستگی با نیکاراگوئه بیند، ما ناچاریم جای دیگر دنبال دوست بگردیم. تقصیر ما نیست. ما ناچاریم زنده بمانیم.

آیا از کوبا کمک مالی میگیرید؟

- رابطه ی ما رابطه ی دو همسایه ی فقیر است. کوبا آن منابع را ندارد که به ما کمک کند. به طور کلی، همسایه های فقیر را به ضیافت اغتیاء راهی نیست.

شما برای زمان درازی علیه سوموزا جنگیدید. پس از این همه سال جنگ چربکی، در راس حکومت بودن چه احساسی دارد؟

- احساس نسیم که آن جا هستم. احساس میکنم که یک نفر در میان خیلی ها هستم. و وقتی که بالا را نگاه کنم، خورشید تازه یی را در آسمان نیکاراگوئه مینمایم.

گفته اید که سرانجام در نیکاراگوئه انتخابات دموکراتیک برگزار خواهد شد. آیا شما هم خودتان را نامزد خواهید کرد؟

- به فکر نرسیده. سرم بیشتر از آن شلوغ است که به فکر نقش در آینده باشد. این حقیقت است. میدانید، این خلعت ساندنیست هاست که حقیقت را بگوید.

چرا گهگاه به نظر می رسد که شما بیشتر شاعرید تا انقلابی؟

- همه ی انقلابیون راستین، شاعرند.

## انتشارات جنبش

منتشر کرده است

دفترهای انقلاب

شامل ۲۷ دفتر سیاسی قبل از انقلاب

نوشته علی اصغر حاج سید جوادی

.....

دیوارها سخن میگویند

یادگار شعارهای انقلابی

تهران قهرمان

## مجانا توسط پست مخصوص

جراید دریافت دارید

# عربستان بی سولتان



نام خانوادگی

شماره شهر خیابان کوی شماره

برای دریافت یک دوره (جلد اول و دوم در ۷۴۰ صفحه) «عربستان بی سولتان» فورم (یا فتوکپی) فوق را بپسوند روزنامه جنبش - تهران خیابان فرصت شیرازی شماره ۱۵۵ بفرستید. بهاء یک دوره ۵۰۰ ریال، خوانندگان جنبش فقط مبلغ ۳۵۰ ریال بحساب ۲۷۰ بانک صادرات تهران شعبه ۷۵۶ واریز نمایند.

نامه سرگشاده از زندان دزفول، توسط دو تن از اعضای زن حزب کارگران سوسیالیست

# نامه سرگشاده از زندان دزفول

زندان ابد صدای ما را در گلو خفه نخواهد کرد!

پس از ۹۰ روز دستگیری غیرقانونی ما توسط آقای ستاریان دادستان انقلاب اسلامی، ما، دو تن از اعضای زن حزب کارگران سوسیالیست در دادگاه غیابی مجریان دادرسی اهواز محاکمه شدیم.

این دادگاه که حتی تشکیل آن مورد سوال است، حتی به ما اجازه خواندن کیفرخواست و یا دفاع از خود در دادگاه را نداد. حق ابتدایی داشتن وکیل و دیدن وکیل قبل از محاکمه از ما سلب شد. این دادگاه که حتی از نام مجریان آن بی خبر هستیم، در پشت درهای بسته سرنوشت ما دو تن را که بخاطر عقایدمان بازداشت شده بودیم، بدون حضور خرممان بدست گرفت.

بعد از آنهم تلاش، میا، زه و شهید علیه بی دادگاه های رژیم منفور پهلوی، این عمل غیرعادلانه که وصف آن با کلمات دشوار است، برای همیشه در تاریخ زورگونی حاکمین علیه مردم مستعبدیده ایران باقی خواهد ماند.

روشن های سرکوبگرانه و غیرانسانی مجریان دادرسی اهواز به سه ماه زندان پرشتق و اینگونه دادرسی خاتمه نمی یابد. ما مورین مسلح چشم بسته ما را به نقطه ای نامعلوم که بعدها متوجه شدیم زندان دزفول است منتقل کردند. در مقابل این سوال که ما را به کجا می برید جز سکوت و با کلمه ونمی دانم چیز دیگری برای گفتن نداشتند. در جواب اینکه قیام عظیم ما اینگونه عملیات را منسوخ کرده است جمله «از اینهم بیشتر خواهیم کرد» را شنیدیم.

ما مورین مسلح در تاریکی شب ما را وسط بیابان از ماشین پیاده کرده و گفتند «از خود مقاومت نشان ندهید. سپس چشم های ما را بستند و گفتند «هو نیر بیشتر لازم ندارید». واگر صدای تیر را بشنوید جابجا خواهید مرده... اینان بدین طریق به شکنجه روحی ما پرداختند.

در زندان دزفول ما هر یک خود را در سلول های انفرادی، اطاق کوچکی به اندازه چهارمتر در سه قدم یافتیم.

آنان سپس به ضرب و شتم ما و به شکنجه بدنی پرداختند. آنان می گفتند که «شما را به اینجا آورده اند که ما بکشیم».

در مقابل اعتراض ما مبنی بر اینکه ما تعیین جانی نداریم و مسئول این زندان کیست جواب و این زندان مسئولی نداره را شنیدیم. مقامات حتی از آوردن پزشک برای جراحات وارده خودداری نمودند. جالب اینجاست که ما بعد از دو روز جرم و محکومیتمان را از طریق رسانه های جمعی مطلع شدیم. دادگاه انقلاب اسلامی اهواز موارد جرم ما را به شرح زیر اعلام نموده بود:

۱- «فعالیت ضداسلامی» - سوسیالیست ها با منب مبارزه نمی کنند. برخلاف تبلیغات حاکمین، ما فکر نمی کنیم که در ایران مبارزه بین مارکسیست ها و مسلمانان در جریان است. ما معتقدیم که مبارزه توده مردم با سرمایه داران و زمینداران ادامه دارد. سوسیالیست ها همانطور که در بیانیه حزب کارگران سوسیالیست آمده است، خواهان آزادی مذهب هستند. ما معتقدیم که خواهران و برادران زحمتکش ما، اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی و غیره منافع مشترک خود را دارند. ادامه مبارزه توده مردم ایران برای زندگی بهتر، تحرکات و توطئه های سرمایه داران و زمینداران علیه مردم اثبات زنده این مطلب است. حمله جهانی امپریالیسم علیه انقلاب ایران نمونه ای دیگر از این حقیقت است.

۲- «ایراد انواع اتهامات به دولت از قبیل ایجاد خفقان و سرکوبی دموکراسی» - چه چیز بالاتر از اینکه هنوز شش ماه از قیام پیروزمند علیه سلطنت، امپریالیسم، ساواک و ترور پهلوی نگذشته است که حمله به تمام روزنامه ها و نشریات و سازمان های مختلف و احیای نظام زندانی سیاسی از طرف دولت آغاز شده است. آنچه به سرا تاکنون آمده است نمایانگر خفقان و سرکوبی است. و نه آزادی.

۳- «عضویت در هیئت اجرائیه حزبی قانونی چون حزب کارگران سوسیالیست منطقه اهواز» - سوال ما این است که در کدام قانون عضویت در هیئت اجرائیه حزبی قانونی چون حزب کارگران سوسیالیست جرم محسوب می شود؟

۴- «تشویق به جنگ مسلحانه به ضدحکومت مرکزی» - متدبازره ما سوسیالیست ها صلح آمیز است و از طریق فعالیت توضیحی به دور یک برنامه مشخص عملی و انقلابی صورت می گیرد. توضیح صبورانه پیشنهاد حزب برای قانون اساسی جدید و روش های مسالمت آمیز تبلیغی همواره حزب کارگران سوسیالیست را مشخص کرده است. نه در اهواز و نه در هیچ کجای ایران کوچکترین علامتی علیه این حقیقت وجود خارجی ندارد.

معنی محکوم کردن ما توسط آقای دادستان ساه و روشن است: با توجه به مبارزات یکسال و نیم گذشته و با قیام پیروزمند ۲۲ - ۲۱ بهمن میلیون ها نفر از مردم ایران با بازوی توانای خود درهای زندانهای شاه را باز کردند و رژیم سلطنتی استبدادی پهلوی را سرنگون ساختند. در این مبارزات زنان که نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دهند نقش اساسی را ایفا کردند.

این پیروزی امکان آن را فراهم آورد تا جامعه آزادی، فراوانی، عدالت اجتماعی و صلح برقرار گردد. کارگران و زحمتکشان از طریق عمل قهرمانانه خود نشان دادند که می توانند جامعه را اداره کنند. ما بدین دلیل محکوم شده ایم که از این آرمان واقعی و قابل حصول دست برداشته ایم. این محکومیت ما بخاطر زن بودن صورت گرفته است. اولین حمله حکومت مرکزی بعد از قیام به حقوق زنان آغاز گشت.

زنان قرار است که به کج خانه رانده شوند. قرار است که فقط ابزار تولیدمثل باشند و از لحاظ فکری و روحی برده باقی بمانند. اما زنان با تظاهرات عظیم خود تاکنون نشان داده اند که حاضر نیستند از صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه خارج شوند. دولت مرکزی سیاست علیه حقوق زنان را در خانواده، جامعه، کار و غیره پیش گرفته است. این محکومیت از آنجا کار می گیرد که حاکمین قصد دارند ترس از آزادیخواهی را در قلب همه خواهران و زنان ایران بنشانند.

اگر منظور آقای دادستان و دولت موقت از دستگیری، زندان، و محکوم کردن ما به حبس ابد این است که با تهدید و ارعاب و متوسل شدن به قدرت سرکوبگرشان ما را از گفتن حقایق بازدارند و ما را از زندگی اجتماعی و سیاسی خارج گردانند باید گفت که در این امر موفق نخواهند شد. فریاد آزادی زنان و مردم قهرمان ایران را نمی توان برای ابد زندانی کرد.

بعلاوه، هیچ اتهام بی پایه، تحریف، و افترا قادر نخواهد بود که چهره واقعی ما را برای مدتی طولانی پنهان کند. مدارک مبارزه ما علیه رژیم پهلوی موجود است. ما به این مبارزات افتخار می کنیم. ما از کوشش برای حصول جامعه ای که بجای زندانها، مهدکودک ها ؛ مستقر می کند فروگذار نخواهیم کرد. حق به عقاید و اجتماعات و آزادی احزاب از اساسی ترین دستاوردهای انقلاب ما را تشکیل می دهد و برای آن خون فراوان ریخته شده است.

ما خواستار این هستیم که در دادگاه علنی و نه دادگاه های دربسته در حضور خرممان و در مقابل چشمان مردم و نه در غیاب همه، محاکمه شویم.

ما از کلیه افراد و سازمان های آزادی خواه می خواهیم که برای آزادی ما و همه زندانیان سیاسی بکوشند. ما از همه مدافعین جهانی انقلاب ایران طلب یاری می کنیم.

هشتم شهریورماه ۱۳۵۸  
مها هاشمی - فاطمه فلاسی

# نامه سرگشاده انجمن جوانان مسلمان گز و منطقه

تم - محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت ایت الله العظمی امام

خجینی با سلام و درود بی کران به پیشگاه رهبر قاطع و سازش ناپذیری که از فیضان زعامت و پرتو الهامات بی شائبه اش، جنبش عظیم و شکوهمند خلق متمسکیده ایران در مسیر پیروزمند انقلاب کاخ عنکبوتی و ست بنیاد دیکتاتوری پهلوی را واژگون کرده است. با عرض ادب به ساحت مقدس امام، چندی است که از ناچیز عناصر شناخته شده و غیر مسئول، به انقلابی ترین نیروی مسلمان و پاسدار راستین مکتب دلاویز اسلام و قران یعنی «سازمان مجاهدین خلق ایران» مورد هجوم و حملات انواع اتهامات و محدودیتها و مشکلات قرار گرفته است.

روزی شایع میکنند، مجاهدین ایدئولوژی التقاطی و مارکسیستی دارند و روزی دیگر، یکی از اعضای این سازمان را بنام جاسوس شوروی، دستگیر و بازداشت میکنند و سر و صدا راه می اندازند. روزی هم، بنام حفظ حرارت بیت المال، علی رغم نظر آن حضرت، که در تماس تلفنی با حضرت ایت الله طالقانی اظهار فرمودید که ساختمان و ستاد جنبش ملی مجاهدین بخودشان تعلق دارد (اطلاعات اول شهریور ماه) و علی رغم نظر دولت منتخب شما و دادستان کل انقلاب (روزنامه اطلاعات همان روز) چه کسانی مجاهدین را از خانه و کاشانه شان بیرون رانده اند؟

گارنامه خونبار (۱۴) ساله مجاهدین، که از عمق شناخت و عشق واقعی به اسلام اصیل می جوشد، چه در سیاه چالهای قرون وسطانی رژیم و چه در میدانهای مبارزه و میدانهای اعدام و جوخه آتش، نزد خلق ما باز و روشن است.

کتابهای آموزشی درون و بیرون سازمانی، تفسیرها و برداشتهای سازمان از قران و نهج البلاغه و شناخت و تکامل و اقتصاد چه در گذشته و حال موجود و در دست همگان است. ضربه سال ۵۴ بدست متحرفین باصطلاح مارکسیست، عده ای را به انحراف کشانده و باعث تجدیدنظر در عقاید سازمان شده اند. اگر در جریان حقی، باطلی ظاهر شود آیا لازم است این است که باید باطل علیه حق چماق شده و تکفیر کنیم و پیراهن عثمان؛ مگر در تاریخ بحق اسلام، حساب ابوبکر و عثمان و معاویه را از اسلام محمد (ص) و علی (ع) اوراستین جدا نمیکنیم؟

مگر اول بار مجاهدین نبودند که ایدئولوژی قران و نهج البلاغه را در دانشگاه بشكل منسجم و علمی مطرح کردند؟ ظاهرا بعد از انقلاب مجاهدین یکی دو بار بیشتر موفق نشدند در رهبر خود تماس حاصل کنند و بدشواری توانستند وقت بگیرند. چه سدها و موانعی است که مجاهدین باید از آن بگریزند تا موفق شوند با شما بدشواری تماس بگیرند؟

ظاهرا مجاهدین را از خانه شان بیرون کردند ولی جایگاه واقعی مجاهدین در نهاد و دلای مردم و بویژه جوانان مسلمان این آب و خاک است هر کجا بروند خانه و مامن و ملجا آنهاست وجود مجاهدین با اسلام آمیخته است و خون مجاهدین نیز در درگج ما جاری است. در پایان از ساحت مقدس امام پوزش طلبیده و جسارت نموده استدعای توجه مخصوص داریم و خواستاریم که از هر گونه تزییقات و اعمال فشارهای گوناگون که این روزها برای عقیم کردن فعالیت سیاسی سازمان پر افتخار مجاهدین خلق تلاش میشود باز شناخته، آزادی فعالیت سیاسی آنها را رسماً اعلام و سیمایشی های کاذبانه و مغرضانه متحرفین را خنثی نمائید. اطمینان واثق داریم که فقط مجاهدین خلق می تواند پارسالت اسلام اصیل و انقلابی را بدوش کشیده و نقطه نظر و ارمانهای آنحضرت را تحقق بخشد.

انه کان بعیدا «نوراه قریبا»  
انجمن جوانان مسلمان گز و منطقه  
۱۱ شهریور ۵۸

این هفته نامه با امتیاز

## آرش

منتشر می شود

صاحب امتیاز: فاطمه نراقی

با نظر شورای نویسندگان

سردبیر: اسلام کاظمیه

صفحه آرانی از: حبیب مفتون

نشانی: غرب تهران - ختیابان فرصت

شیرازی - تقاطع با اسکندری

شمالی - شماره ۱۵۵

تلفن ۹۲۳۳۱۸

تعداد دانشگاههای ما در سالهای اخیر رو به فزونی رفت ولی به علت تنگنای علمی از سونی و نظارت شدید حکومت استبداد از سوی دیگر، حجم و کیفیت مطالعات درباره مسائل آموزشی و مسائل جوانان به نسبت هرکجای دنیا بسیار فقیر و اندک است.

در همان دوران نیز نگاه مطالعه و مطالب با ارزشی منتشر می شد که یکی از آنها کتابی است به نام «دانشگاه در بحران» نوشته دکتر فرزاد داداشپور و از تشریحات پژوهشگاه علوم انسانی که متأسفانه تیراژی اندک داشت و به دست کسی نرسیده - نویسنده پس از بررسی مسائل آموزشی و اجتماعی و سیاسی در فصول مختلف کتاب، دو فصل آخر را به مباحثه با جوانان و دانشجویان اختصاص داده است. آخرین فصل کتاب بررسی علل گرایش جوانان به مارکسیسم است که به مناسبت شروع سال تحصیلی دانشگاه عیناً نقل میکنیم.

جنبش

رویداد بزرگ عصر ما، گرایش نیرومند جوانان و در بسا موارد حرکت چپش گونه آنان سوی سوسیالیسم و مارکسیسم است. بنابراین بررسی ماهیت این گرایش و علل و انگیزه های آن در صدر مسائل مطروحه قرار میگیرد. چرا اکثر جوانان، بویژه دانشجویان و روشنفکران به مارکسیسم گرایش دارند؟ نفوذ عمیق مارکسیسم را در میان جوانان چگونه میتوان توجیه کرد؟ آیا این گرایش صرفاً انگیزه های سیاسی و اقتصادی دارد یا دارای ریشه های فلسفی و علمی است و با بالاخره بردلایل جدی روان شناسی و تبلیغاتی استوار است؟ کدامیک از دلایل فوق در تبیین گرایش موصوف عامل قاطع و تعیین کننده بشمار میآید؟ به اعتقاد من نفوذ یک ایده نولوژی وقتی بعد اعلا میرسد که بنیاد آن برحقیقت و علم استوار باشد.

با این ملاحظه باین نتیجه میرسیم که اگر جوانان، با مارکسیسم بعنوان تنها ساخت بنیادی ایده نولوژیک (بطور رسمی یا غیر رسمی - علمی یا مخفی) رویرو میشوند، در بدست داده و تاریخ را بعنوان یک کل در حرکت و در جهت معین - یعنی سوی خوشبینی هماغه جامعه انسانی راهنمائی کند.

با این ملاحظه باین نتیجه میرسیم که اگر جوانان، با مارکسیسم بعنوان تنها ساخت بنیادی ایده نولوژیک (بطور رسمی یا غیر رسمی - علمی یا مخفی) رویرو میشوند، در بدست داده و تاریخ را بعنوان یک کل در حرکت و در جهت معین - یعنی سوی خوشبینی هماغه جامعه انسانی راهنمائی کند.

با این ملاحظه باین نتیجه میرسیم که اگر جوانان، با مارکسیسم بعنوان تنها ساخت بنیادی ایده نولوژیک (بطور رسمی یا غیر رسمی - علمی یا مخفی) رویرو میشوند، در بدست داده و تاریخ را بعنوان یک کل در حرکت و در جهت معین - یعنی سوی خوشبینی هماغه جامعه انسانی راهنمائی کند.

با این ملاحظه باین نتیجه میرسیم که اگر جوانان، با مارکسیسم بعنوان تنها ساخت بنیادی ایده نولوژیک (بطور رسمی یا غیر رسمی - علمی یا مخفی) رویرو میشوند، در بدست داده و تاریخ را بعنوان یک کل در حرکت و در جهت معین - یعنی سوی خوشبینی هماغه جامعه انسانی راهنمائی کند.

ریشه های فلسفی و علمی این گرایش - زمانی بود که مطالعات اجتماعی و فلسفی غالباً مطالعه کننده را به مارکسیسم میرساند. در خلال قرن ۱۹ و همچنین اوایل قرن بیستم، مطالعه مارکسیسم معمولاً از مطالعه هگل آغاز میشد و سپس اعتلا و عمق بیشتری پیدا کرده و تا ظهور دانش فلسفی و شناسائی علمی و شناخت عمیق مسائل اقتصادی و رویناتی فرهنگی، پیش میرفت و درست در این مرحله، مارکسیسم با عمیق تر ساختن نفوذ خود روی روشنفکران و دانشمندان موفقیت درخشانی بدست میآورد. اما در نیم قرن اخیر این روند بکلی دگرگون شده است. بطوریکه در حال حاضر میتوان گفت اکثریت بزرگی از روشنفکران، حتی در سطح تحصیل کرده ها فاقد یک شناسائی عمیق تاریخی و اصیل میباشند. از سالهای ۱۹۳۰ به این طرف، عبارات دیگر از دو نسل پیش تا بحال، مارکسیسم در محتوای علمی خویش راه پیشرفت نیبوده و بیش از پیش رنگ و مشخصات یک مذهب را بخود گرفت و با وجود آنکه در بعضی کشورها بعنوان یک رژیم، با نیرومندی، پایه های خود را استوار ساخت و شیوه جزمی و بصورت یک حقیقت کامل موضوع تبلیغ و تدریس قرار میگردد، اما نفوذ سحر آمیز خود را بر روی روشنفکران و دانشمندان از دست داد.

چیزی و نفوذ علمی مارکسیسم با منتهی شدن آن کاهش یافته. ریمون لرون در این زمینه توضیح نغزی دارد که ذکر آن همواره بجاست. آرون میگوید: مجموعه تئورهای مارکس بعنوان یک دانش اجتماعی، و یک جامعه شناسی عمیق و عینی از آنچنان کیفیت علمی والا و بی برخوردار بود و تئورهای اقتصادی آن در زمینه شناخت مکانیسم سرمایه داری قرن نوزدهم، آنچنان حائز اهمیت بود که جا داشت در عالیترین سطح آموزش، یعنی در دانشگاهها، تدریس شود و فرضیه ها و پیشنهادات آن مورد بررسی و پژوهش عمیق قرار گیرد. اما نتایج با یک دید تجربی تنگ نظرانه و علمی، کیفیت علمی را در ارزش تحقیقی و خاص روح دیالکتیک مطالعاتی مارکسیسم را پائین آورده و آنرا تا حد فرمولهای ساده کاهش داد بطوریکه میتوان گفت مطالعه مارکسیسم را در سطح آموزش متوسطه پائین آورده است. پس از او استالیانم محتوای علمی آنرا از هم تزلز داده و تا سطح ابتدائی سقوط داد. بنوعی که مارکسیسم آموزشی در چارچوب همان تعریف انتقادی اولیه مارکس از ایده نولوژی، بخوبی جای میگیرد. مارکس در اولین تعریف خود در مورد ایده نولوژی گفته بود: «تصور غلطی که انسان درباره خود بوجود میآورد و واقعیت اجتماعی را تحریف میکند».

سوی نکات فوق الذکر، برخی دیگر دلایل گرایش جوانان به مارکسیسم را میتوان چنین خلاصه کرد: - مارکسیسم به تحلیل ها، درخواستها و هدفهای سیاسی خود مهر وعلیقته میزند. و این در نفوذ آن بعنوان عامل «آگاهی» انسان نقش موثری ایفا میکند. زیرا علم امروزه همانند مذهب در دیروز، برای مردم جاذبه بسیار نیرومندی دارد.

مارکسیسم مدلسی است که عصبانهای قوی را بدور یکدیگر جمع و اقتصاد و انواع گوناگون نارضایتی ها را با مهر شیطان صفتی زین بردشن «امریالیسم» متحد میسازد. - مارکسیست ها در تبلیغ همواره کوشش داشته و دارند تا ایده نولوژی خود را بعنوان یک سیستم کامل توضیح دهند و پدیده های اجتماعی در مقیاس جهانی، عبارت دیگر در قالب یک جهان شناسی، قلمداد کنند. جهان شمولی تئورهای مارکسیستی، با اینکه در محافل علمی و خاصه در میان جامعه شناسان شدت مورد ایراد و اعتراض است معجزاً در دستر آگاهیهای عامه مردم یکی از عوامل اصلی پیشرفت تبلیغات مارکسیستی بشمار میآید. - حلات و انتقادات غلر آمیز از «مکراسی غربی» و «سرمایه داری» و یا

کونی جامعه سرمایه داری بیطرف باقی

کونی جامعه سرمایه داری بیطرف باقی

# پیرامون گرایش جوانان

بماند؟ آیا یک جامعه شناس قادر است بدون قبول اجبارهای سیاسی، راه حل ارائه نماید؟ آیا اقتصاددانان عصر ما، علم اقتصاد را به تیول سرمایه داری بدل نکرده اند؟ آیا بحران اقتصادی، بحران علم اقتصاد نیست؟ شما قبول ندارید که علوم در برابر مسائل کونی بشر به بن بست رسیده و لامعاله در نقش راهگشائی آن جای تردید است؟

اگر مشاهده میکنیم که بیطرفی علمی، صرفنظر از مشکلات تکنیک، به محدودیت ها و اجبارهای اجتماعی برخورد میکند و چنین نیز هست، این خاص یک رژیم معین نیست. در رژیم های سوسیالیستی نیز محدودیت ها و اجبارهای موصوف برای جامعه شناسان و اقتصاددانان، دست کم در همان سطح وجود دارد.

قبلا لازمت نکته ای را در همین جا روشن سازیم، جامعه شناس اساساً طراح دقیق مسائل اجتماعی و تحلیل کننده آست ولی هرگز راه حل ارائه نمیکند. ارائه راه حل، صرفنظر از آگاهی دقیق و عینی از عوامل و جنبه های گوناگون یک مسئله، که پژوهشهای علوم اجتماعی آنرا فراهم میسازد به بررسی امکانات هرجامعه، پیش بینی مشکلات و همچنین ارائه کافی نیاز دارد. آزادی انجام به عمل، و نه وسواس منطقی بودن، مع الوصف راه حل های واقعی، در عصر ما، معمولاً از پژوهشهای علمی بدست میآیند و اصول ایده نولوژیک که یکبار برای همیشه تدوین میگردد، پیش از پیش نفوذ ریشه ای خود را در تعیین راه حل های دست میدهند.

برگرد نقش علم اقتصاد هنوز بازمیآید چند قلعه زده است: آیا علم اقتصاد هنر اداره کردن یک نظام است یا شیوه ای برای شناخت نظام. از علم اقتصاد نباید انتظار داشت سرمایه داری را توجیه یا محکوم نماید از دیدگاه علم اقتصاد سود سرمایه یک واقعیت اجتماعی است نه یک ارزش اخلاقی یا ضد اخلاقی. به تعبیر دیگر سرمایه یک عامل تولید است که نه حقیقت انسانی و کوشش علم اقتصاد صرف این میشود که نشان دهد، سرمایه در چه شرایط، بیشتر تولیدی Productiv است و خلقت از گناه بحران اقتصاد جهانی را که دراماس، زاده عوامل اقتصادی - سیاسی گوناگون است، تماما بگردن علم اقتصاد بیاندازیم.

دروود بیطرفی، باید بگوئیم مسئله تاخوری پیچیده و غامض است. بهتر است بحث بیطرفی را از این جا آغاز کنیم که: جامعه شناس ایده نولوژیک نیست. ایده نولوژیک مناسبات اجتماعی را از دیدگاه خاص خود بررسی میکند در حالیکه کوشش جامعه شناس در فراسوی تمایلات ایده نولوژیک حرکت میکند و مناسبات اجتماعی را بطور واقعی مورد بررسی (Levi-Strauss) برپایه این فکر استوار است که پژوهش قرار میدهد نظریات «ظاهر» در خاطر موارد چیزی جز یک اشتباه صوری و زائل واهی، که حقیقت عینیتی را از نظر مخفی نگاه میدارد نیست و این حقیقت قهیده نمیشود مگر آنکه ما درملاحظه امور، رویه فعلی را بدور بیانکتیم. حتی ملاحظاتی آماری را بکنک تئوری بیان نمائیم، آنور Adorno فیلسوف قانون مخفی مانده است. و وقتی مکانیسم این مناسبات در خلال بررسیهای عینی تشریح گردد طبیعتاً قربانیان آن به منطق غیرعادلانه این مناسبات پی میبرند این نقش حتی اگر از لحاظ شیوه علمی بیطرفانه صورت پذیرد، از دیدگاه اجتماعی بیطرفانه تلقی نمیشود.

لیکن جامعه شناس طرفدار مبنی Partisan نیست. دقیقتر بگوئیم، حداقل در مرحله پژوهش، گرایشهای شخصی را راهنمای کار قرار نمیدهد. نقض اساسی کار، که بیطرفی علمی را در معرض تردید قرار میدهد، پیچیدگی دم افزای مناسبات پویای اجتماعی است که پیشرفت جامعه شناسی بنیانی Profoundness و نه جامعه شناسی عینی را با دشواریهای رویرو میسازد. جامعه شناسی عینی، شرط لازم شناخت اجتماعی است نه شرط کافی. شرط کافی دستیابی به تئورهای هدایت

حال پیرامون به قسمت دوم سوال شما؛ رابطه اخلاق و سیاست. بحث پیرامون مناسبات اخلاقی و سیاست، بحث تازه ای نیست، گرچه در عصر ما رویدادهای بزرگ پیوسته آنرا مطرح میسازد. روشنفکر عصر جدید به کرات دموارده مهم تلویخی این پرسش را مطرح ساخته است: آیا اخلاق که جامعه شناسی عینی را با دشواریهای رویرو میسازد، جامعه شناسی عینی، شرط لازم شناخت اجتماعی است نه شرط کافی. جامعه شناسی عینی، شرط کافی دستیابی به تئورهای هدایت

گراست: تئورهای انتقادی، مقایسه ای وکثرت گرا Pivralates درست بهمین علت است که مشاهده میکنیم علمی را به تیول سرمایه داری بدل نکرده اند؟ آیا بحران اقتصادی، بحران علم اقتصاد نیست؟ شما قبول ندارید که علوم در برابر مسائل کونی بشر به بن بست رسیده و لامعاله در نقش راهگشائی آن جای تردید است؟ اگر مشاهده میکنیم که بیطرفی علمی، صرفنظر از مشکلات تکنیک، به محدودیت ها و اجبارهای اجتماعی برخورد میکند و چنین نیز هست، این خاص یک رژیم معین نیست. در رژیم های سوسیالیستی نیز محدودیت ها و اجبارهای موصوف برای جامعه شناسان و اقتصاددانان، دست کم در همان سطح وجود دارد. قبلا لازمت نکته ای را در همین جا روشن سازیم، جامعه شناس اساساً طراح دقیق مسائل اجتماعی و تحلیل کننده آست ولی هرگز راه حل ارائه نمیکند. ارائه راه حل، صرفنظر از آگاهی دقیق و عینی از عوامل و جنبه های گوناگون یک مسئله، که پژوهشهای علوم اجتماعی آنرا فراهم میسازد به بررسی امکانات هرجامعه، پیش بینی مشکلات و همچنین ارائه کافی نیاز دارد. آزادی انجام به عمل، و نه وسواس منطقی بودن، مع الوصف راه حل های واقعی، در عصر ما، معمولاً از پژوهشهای علمی بدست میآیند و اصول ایده نولوژیک که یکبار برای همیشه تدوین میگردد، پیش از پیش نفوذ ریشه ای خود را در تعیین راه حل های دست میدهند. برگرد نقش علم اقتصاد هنوز بازمیآید چند قلعه زده است: آیا علم اقتصاد هنر اداره کردن یک نظام است یا شیوه ای برای شناخت نظام. از علم اقتصاد نباید انتظار داشت سرمایه داری را توجیه یا محکوم نماید از دیدگاه علم اقتصاد سود سرمایه یک واقعیت اجتماعی است نه یک ارزش اخلاقی یا ضد اخلاقی. به تعبیر دیگر سرمایه یک عامل تولید است که نه حقیقت انسانی و کوشش علم اقتصاد صرف این میشود که نشان دهد، سرمایه در چه شرایط، بیشتر تولیدی Productiv است و خلقت از گناه بحران اقتصاد جهانی را که دراماس، زاده عوامل اقتصادی - سیاسی گوناگون است، تماما بگردن علم اقتصاد بیاندازیم. در مورد بیطرفی، باید بگوئیم مسئله تاخوری پیچیده و غامض است. بهتر است بحث بیطرفی را از این جا آغاز کنیم که: جامعه شناس ایده نولوژیک نیست. ایده نولوژیک مناسبات اجتماعی را از دیدگاه خاص خود بررسی میکند در حالیکه کوشش جامعه شناس در فراسوی تمایلات ایده نولوژیک حرکت میکند و مناسبات اجتماعی را بطور واقعی مورد بررسی (Levi-Strauss) برپایه این فکر استوار است که پژوهش قرار میدهد نظریات «ظاهر» در خاطر موارد چیزی جز یک اشتباه صوری و زائل واهی، که حقیقت عینیتی را از نظر مخفی نگاه میدارد نیست و این حقیقت قهیده نمیشود مگر آنکه ما درملاحظه امور، رویه فعلی را بدور بیانکتیم. حتی ملاحظاتی آماری را بکنک تئوری بیان نمائیم، آنور Adorno فیلسوف قانون مخفی مانده است. و وقتی مکانیسم این مناسبات در خلال بررسیهای عینی تشریح گردد طبیعتاً قربانیان آن به منطق غیرعادلانه این مناسبات پی میبرند این نقش حتی اگر از لحاظ شیوه علمی بیطرفانه صورت پذیرد، از دیدگاه اجتماعی بیطرفانه تلقی نمیشود. لیکن جامعه شناس طرفدار مبنی Partisan نیست. دقیقتر بگوئیم، حداقل در مرحله پژوهش، گرایشهای شخصی را راهنمای کار قرار نمیدهد. نقض اساسی کار، که بیطرفی علمی را در معرض تردید قرار میدهد، پیچیدگی دم افزای مناسبات پویای اجتماعی است که پیشرفت جامعه شناسی بنیانی Profoundness و نه جامعه شناسی عینی را با دشواریهای رویرو میسازد. جامعه شناسی عینی، شرط لازم شناخت اجتماعی است نه شرط کافی. جامعه شناسی عینی، شرط کافی دستیابی به تئورهای هدایت

# نان به مارکسیسم

میکردند. کوشش داشتند محاکمات مسکو را توجیه کنند، براین منطبق که در برخی شرایط وجودناج بناچار با تاریخ از در اختلاف و تضاد درمی آید. روشن است که برای هرسانی، یک اخلاق وجود دارد. اما تاکنون، کیفیت رابطه این دو - به شوره دقیق و علمی مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. گاه انتخاب اخلاق، یعنی خبات به سیاست، البته این تسلسل مورد تأیید همگان نیست. به عقیده جامعه شناسان این صحیح نیست که ما در یک طرف اخلاق را قرار دهیم و در طرف دیگر سیاست را، و این دو را بعنوان دوتمایل، وگرایش متضاد - و روشنفکر را بین این دو، و در انتخاب بین این دو متزلزل و مردد - قرار داده و راه سازیم. زیرا سیاست بطور امروری کله، «امریت مربوط به همه و زندگی سیاسی افراد جامعه، روندی است که اخلاق در آن راه یافته است.

واضح است که اخلاقی که در جامعه شناسی از آن بحث میشود یک اخلاق فردی نیست. بلکه اخلاقی است که پیوسته تمام اعضای جامعه را دربرمیگیرد و کوشش میکند تا روابط آنها را انسانی تر و هماهنگتر و درعین حال مشروط سازد چنین اخلاقی، به علم و صلاح نسبی و روابط متقابل و متعادل تمامی اعضای جامعه متکی است. نه بر یک ایده آلیم و ذهنی گرائی روشنفکرانه.

تقسیم اخلاق به چه و راست، اگر در قرن نوزدهم و در جامعه سنتی و سلسله مراتبی آنروز معمول بود، در جامعه پیشرفته کنونی، دشواریهای بزرگی دارد اخلاق چه با سوسیالیسم یعنی چه؟ اصل اساسی است که چپها از آن الهام میگیرند چه اگر به اخلاق، چه بعنوان تنها اخلاق حقیقی، اعتماد نمانیم، باید قیلا معتقد باشیم که یک حقیقت چه وجود دارد. آیا در اصل یک حقیقت چه و یک حقیقت راست وجود دارد؟ آیا حقیقت هایی از این نوع، میتوانند حقیقت کلمی باشند؟ پاسخ ما اینست که حقیقت هیچ وقت بکلرفه نیست. انقلابیون عرصه ما را تصور کردند، که در مقابل سرمایه داری، حقیقت درددی انقلابیون جای تاریخ تاریخ حقیقت نشان داده است از لحظه ای که برخویم حقیقت را در یک صف با یک بلوک محدود سازیم، یک روند شوم ضدعلمی و ضدانسانی آغاز میشود و اخلاق و دمکراسی ابتدا در جامعه یک سونگر و سپس هرزمن یا حزب به نیستی میگراید.

عصیان علیه علوم و اینک قسمت دیگر سوال شما، برخی از انتقادات شما از علوم، بیگمان برشناختهای درستی استوار است. درست است که ما علوم را اساس و بنیاد واقعی هر تحول انسانی توصیف کرده ایم، اما منظور از این توصیف هیچ وجه این نبوده و نیست که علوم را بشماهی گیری مستقل از نیروی انسان تلقی کنیم. امروزه، علم انسانی، بصورت قابل ملاحظه ای از علوم عمل متداول و رایج در گذشته فاصله گرفته و از قلمرو سنتی برداشتهای ذهنی پیرامون عوامل اقتصادی - سیاسی قدم فراتر نهاده است. بگونه ای که در شناخت راسخین نیازها و تضادها و بالاخره تصویر چشم اندازهای آینده به پیشرفتهای تحسین آمیزی دست یافته است. پیشرفت و نفوذ در روند زندگی به علم ارزش پویای خاص می بخشد و از آن یک نیروی مکمل زندگی و یک قدرت خلاق میسازد.

تحول پیوسته در آگاهی های علمی و اجتماعی و همراه حرکت علمی و شناخت جدید، انبوهی از سوالات و مسائل جدید و موهجی از رازها و نیازها تازه انسانی آشکار میشود. افزایش یافته ها و اکتشافات جدید، بطرز اجتناب ناپذیری، برداشت های فکری و زمینه های شناخت را تغییر داده و هرآنچه بنیادهای تئوریک را در گروگن میسازد. هر آگاهی علمی جدید تنها یک نتیجه نیست، بل سرازفتی است از برای تحقیقات جدید علمی، و هر چه بیشتر بتوانیم دانش

کسب کنیم، توانایی ما در کسب دانش های مارکسیسم به پیشتر میشود. با آنکه آهنگ رشد علم، چند برابر پیش از آهنگ رشد دیگر فعالیت های بشر است مع الوصف دپاره های از زمینه ها ناگانی و دپیره دیگر نارسا و ناقص است. بویژه در مواردی که به کار بست نتایج علوم مربوط میشود، به موضوع انتقاد و شک و تردید تبدیل میگردد.

بحران جهانی اقتصاد و آموزش که ما تاکنون بارها و بارها به آن اشاره کرده ایم، به دلیل مسئله دیگری که پیوسته مطرح است، حالت وخیم تری بخود می گیرد: بنیان و کیفیت زندگی روشنفکری و مسئله این است: آیا راهی که با رنسانس و قرن روشنائی گشوده شد و در تک و تاب آن رشد اقتصادی و صنعت حرکت تحولی خود را آغاز نموده و هر روند علمی و تمدن معاصر چنان گرفته و توسعه و نوسازی نوین اجتماعات پایه ریزی شد به بن بست نرسیده است؟...

بهر تقدیر، اعتماد بی چون و چرا و نامحدودی که روشنفکران عصر ما تا یک گذشته نه چندان دور به شناسائی های علمی داشتند، اینک شور و هیجان سابق را ندارد و علم به رغم تراکم افزایش گیرنده شناسائی ها، به مسائل اساسی زندگی جواب نمیدهد. در عصر ما که نود درصد دانشندان تمامی تاریخ بشریت را با خود دارد و این بدون تردید یک پیروزی بزرگ تعلیم و تربیت بشمار می آید - شماره آنها، که در حقیقت متدنیایی - تجربی و غلالتی علمی شک میکنند، پیوسته در حال افزایش است: آیا براسائی علوم، واقعیت و ارزشی را که ادعا میکند داراست؟

ریشه های این تردید را باید در ترسی جستجو کرد که خود گرائی علمی مشهور کمونیستی تنظیم و عنوان شده است. همانطور که میدانید ایده نولوژی پروتاریا که از دیدگاه مارکس ایده نولوژی استوار است، دیگر قابل قیاس نیست و راسخین در گروگنی بنیادی جهان و پایان دادن به وجود طبقات و نیل به حقیقت کلم، تام و مطلق و ماورائی ارزشهای اجتماعی است، سوائی اینکه در حیطه علوم بعنوان یک ذهنی گرائی افراطی، بشدت مورد انتقاد قرار گرفته است، از جانب گروههای کثیری از کمونیستهای جهان نیز مورد ایراد مهم آن از جمله دیکتاتوری پروتاریا و آشکارا متسوخ و مهجور اعلام شده است. بحرانی که هم اینک ما شاهد آن هستیم فقط و فقط یک بحران سرمایه داری نیست. مارکسیسم فرسیده و فرسوده عمل نیز، از چاهیرشوروی گرفته تا اروپای شرقی، تضادهای اقتصادی و سیاسی چشم گیری بوجود آورده است. در عمل، کمونیسم تنها در زمینه انطباق با شرایط محلی موجب پیدائی برنامه های ریشه ای در جوامع ملی شد بلکه در ساخت مناسبات سیاسی - اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی (چاهیرشوروی و اروپای شرقی - چاهیرشوروی و چین - و...) یکی از اساسی ترین تضادها و برخورد های عصر ما را پایه ریزی نمود.

همه جانبه Totalitarisme مارکسیسم درازمون رژیم های سوسیالیستی، در زمینه حل مشکلات فنی و مسائل انسانی ناشی از رشد تکنولوژی و توزیع عادلانه درآمدها و بالاخره همکاری ساختن نهادهای سیاسی و فرهنگی کاملاً ناتوان باقی مانده است. باین ترتیب ملاحظه میکنید که بحران معاصر تنها بحران اقتصادی نیست، و کشورهای سوسیالیستی نیز از آن برکنار نیستند. بلکه در عین حال یک بحران ایده نولوژی است. اما این بحران، صرف نظر از خاستگاه آن، نباید به نفی مطلق ایده نولوژیها بیانجامد. قرن بیستم قرن پایان ایده نولوژیها نیست. اما به یقین قرن پایان ایده نولوژیها و مدهای جزئی (Dogmatisme) است. من فکر میکنم معنای این تحول برای اکثریت

نیروهای آگاه جهان بویژه برای نسل جوان تمت آموزش که با علم و تجربه علمی سروکار دارد کاملاً روشن و آشکار است. چند سال پیش در خلال یک نظر خواهی دقیق و علمی، وقتی از جوانان فرانسوی تحت آموزش سوال شد، بنظر شما از میان جوامع ذیل کدام جامعه میتواند الهام بخش تغییراتی برای جامعه فرانسه باشد؟ پاسخهایی داده شده شرح زیر بود.

کشور - مدل در صد کمونیسم بسبب چاهیرشوروی و کشورهای اروپای شرقی ۷٪ کمونیسم بسبب چینی ۳٪ کمونیسم بسبب کوبا ۴٪ سوسیالیسم شیلی (در زمان دکتر آلنده) ۳٪ جامعه ای از نوع سوند ۲۱٪ مدل جدیدی مستقل از مدهای فوق الذکر ۲۸٪ و ۳۴ درصد بقیه نیز پاسخی ندادند.

درباره مدها بهتر است چند مسئله را در عین جا روشن سازیم. (چون مسئله تنها با مارکسیسم بعنوان یک مدل فکری محدود نمیشود). بحث پیرامون مدها به چه منظور صورت میگردد؟ از چه دیدگاه مسئله مدل طرح ریزی میشود؟ آیا صرفاً از دیدگاه سیاسی و تبلیغاتی نیست؟... مدها غالباً از چاهیه بسیار برخوردار بوده و بویژه بروی نسل جوان تحصیلکرده اثر تیز و عمیقی از خود باقی میگذارند.

ما گاه به مدها از دیدگاه پیشرفتهای فنی و اقتصادی، علمی و اجتماعی و چاهیرشوروی آزمایش تاریخی خاصی نگاه میکنیم. بدون آنکه بخوایم ترکیب کلی یا تمامی آزمایش را در یک چارچوب تاریخی متفاوت دیگر بپیاده کنیم، مثلاً و مثال را در بدو امر در زمینه آموزش مطرح میکنیم تا با ریشه تعصب سیاسی خود انداختن تاکنون نیز در اوضاع و احوال متفاوت زمینه برخوردارها، «گرگربها و تضادهای جدید در بر دوزرفی روابط اجتماعی در ابعاد گسترده ای بسبب شده اند. هیچیک از ایده نولوژیها موصوف - نه درمان یاب غوارض کنونی جوامع اند و نه راهگشای نسل های آینده و خود نیز - امروزه کمتر این ادعا را تکرار میکنند که تعیین کننده بر سرنوشت فرهنگ انسانها هستند. بنابراین ضرورت ایجاد میکند که راهلهای دیگری را جستجو نماییم.

دانشجو: بنظر شما یک راه حل جدید و واقعی، مستقل از مارکسیسم و سوسیالیسم بطور جدی امکان پذیر است؟ اگر نمونه های سرمایه داری یا سوسیالیستی راهلهای قطعی نباشند - پس چه راه حل اساسی، در زبیراتی تفکر سیاسی باقی میماند. با توجه به اینکه ایده نولوژیهای اختلاطی (اقتصاد مختلط) که ترکیبی از خصوصیات سوسیالیسم و سرمایه داری است کاری از پیش نبرده اند - ممکنست فرماتید راه حل جدید کدامست و چگونه میتواند جوابگوی نیازهای جوانان و روشنفکران باشد؟

یکی از راه حل یا بهتر بگویم یک فرمول دقیق و مشخص دشوار است. اما توضیحات کلی پیرامون آن امکان پذیر است. در خلال سالهای اخیر، در جهت دستیابی به بنیادهای یک استراتژی جدید، تلاشهای امید آفرینی در سطح جهانی آغاز شده است. آنچه مسلم شده است این است که در استراتژی جدید، اساس ساخت جامعه را، انسان تشکیل میدهد این انسان است که اولویت دارد و نقش اول را حاز است. همراه و همزمان با سیکومانشولت متفکر برجسته هلندی میتوان گفت: در قرن بیستم، در سیطره اروپا، جوامع و نظامهای گوناگون در کنار یکدیگر بوجود آمده است: سرمایه داری - لیبرال - دیکتاتوری - سوسیالیستی، کمونیستی، فاشیستی... در نتیجه طولی نظامهای موصوف جای نظام انسانی خالی است. چرا استقرار یک نظام متکی بر انسان و خوشبینی او نباید ضرورت داشته باشد. غالب جامعه شناسان و اقتصاددانان جدید بر این نکته متفق القولند که رهائی از بن بستهای ناشی از تکنولوژی و تمدن

بهر حال اجتناب ناپذیر است. چنان چه آشکارا می بینیم که انتقادات موصولاً به حوزه های انطباقی و شوره های بکارگیری مستوردهای علوم در زندگی علمی مربوط میشود یعنی مواردی که علم میروند تا در سازمانهای اجتماعی اقدام شود در این باره، ما نظریات خود را قبلاً اعلام کرده ایم. دانشجو:

اگر بیطرفی علمی، دست کم بطور نسبی، امکان پذیر است مع الوصف شما در قسمت اول، توضیحات خود به صفت ها

مطرح میسازد - یا بهره گیری از تجربیات مثبت منفی در مقیاس جهانی - یک تنوری کلی که بتواند هرآنچه در فرم مجموعه ای را توضیح و هدایت نماید. تعریف کرد

با این ملاحظه باین نتیجه میرسیم که بدلهای از هنوع و نمونه ای که باشند نمیتوانند راهگشا باشند. مدل نوع سوندی که در جوامع صنعتی رگومعهیوبیت و توجه را شکسته است، با آنکه با مجموعه مدهای اروپای غربی فرهنگ، تمدن و علوم نقاط مشترک فراوان دارد، مع الوصف هنوز موضوع بحثهای انتقادی جدی است.

ویژگیهای مدل سوندی اقتصاد، نوع سوندی: سازگاری و هماهنگی میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی با حفظ احترام به آزادیهای فردی، هنوز برای اکثر کشورهای اروپای غربی بصورت یک معادله لاینحل باقی مانده است. دلایل جامعه شناسی این امر روشن است. سوند - نظیر هر کشور دیگری دارای شرایط خاص خود است. این کشور ۱۵۰ سال است که در مرحله وصلع اجتماعی طی سال است که در صلح و آرامش و بدو از غفرت جنگ بسر میرود و حدود ۴۵ سال است که در مرحله وصلع اجتماعی طی طریق میکند. ۱۰۰ سال است که بدون بیکاری چشمگیر به رشد صنعتی منظم خویش ادامه میدهد. گرچه مدتها قدرت درست سوبال دمکراسی بود، اما صنایع این کشور درست در اختیار سرمایه داری خصوصی است و دانش سلطه قدرت در بخش خدمات از فرانسه نیز محدودتر است، و بالاخره به تأکید میکنیم که مدل سوندی حلال کلیه مشکلات نیست، و خود سوندیها به مدل خود ایرادها دارند. مدهای شرقی یا غربی دیگر نیز هر کدام به نحوی با ایرادات و انتقادات بسیار مواجه اند.

نیچینا اجازه میخوایم بگویم که ایده نولوژی یا جامعه ای که بتواند سر مشق قرار گیرد وجود ندارد و بحرانهای مشکلات متعدد و گوناگونی که جهان را به لرزه در آورده و یا هرآنچه بورتقه سقوط کشانده اند با نمونه ها و فرمولهای کلاسیک سرمایه داری یا سوسیالیستی حل و فصل نخواهد شد. هیچیک از ایده نولوژیهای بزرگ معاصر برای آینده نزدیک یا دور معتبر و قابل اجرا نخواهند بود و موجب پیدائی مسائل بفرنجتری خواهد گشت و تاکنون نیز در اوضاع و احوال متفاوت زمینه برخوردارها، «گرگربها و تضادهای جدید در بر دوزرفی روابط اجتماعی در ابعاد گسترده ای بسبب شده اند. هیچیک از ایده نولوژیها موصوف - نه درمان یاب غوارض کنونی جوامع اند و نه راهگشای نسل های آینده و خود نیز - امروزه کمتر این ادعا را تکرار میکنند که تعیین کننده بر سرنوشت فرهنگ انسانها هستند. بنابراین ضرورت ایجاد میکند که راهلهای دیگری را جستجو نماییم.

دانشجو: بنظر شما یک راه حل جدید و واقعی، مستقل از مارکسیسم و سوسیالیسم بطور جدی امکان پذیر است؟ اگر نمونه های سرمایه داری یا سوسیالیستی راهلهای قطعی نباشند - پس چه راه حل اساسی، در زبیراتی تفکر سیاسی باقی میماند. با توجه به اینکه ایده نولوژیهای اختلاطی (اقتصاد مختلط) که ترکیبی از خصوصیات سوسیالیسم و سرمایه داری است کاری از پیش نبرده اند - ممکنست فرماتید راه حل جدید کدامست و چگونه میتواند جوابگوی نیازهای جوانان و روشنفکران باشد؟

یکی از راه حل یا بهتر بگویم یک فرمول دقیق و مشخص دشوار است. اما توضیحات کلی پیرامون آن امکان پذیر است. در خلال سالهای اخیر، در جهت دستیابی به بنیادهای یک استراتژی جدید، تلاشهای امید آفرینی در سطح جهانی آغاز شده است. آنچه مسلم شده است این است که در استراتژی جدید، اساس ساخت جامعه را، انسان تشکیل میدهد این انسان است که اولویت دارد و نقش اول را حاز است. همراه و همزمان با سیکومانشولت متفکر برجسته هلندی میتوان گفت: در قرن بیستم، در سیطره اروپا، جوامع و نظامهای گوناگون در کنار یکدیگر بوجود آمده است: سرمایه داری - لیبرال - دیکتاتوری - سوسیالیستی، کمونیستی، فاشیستی... در نتیجه طولی نظامهای موصوف جای نظام انسانی خالی است. چرا استقرار یک نظام متکی بر انسان و خوشبینی او نباید ضرورت داشته باشد. غالب جامعه شناسان و اقتصاددانان جدید بر این نکته متفق القولند که رهائی از بن بستهای ناشی از تکنولوژی و تمدن

# از اعدامهای بیهوده

بقیه از صفحه اول

فلاں کار را کرده اعدام کردند. ممکن است که آن زن شریف ترین زنها باشد اما بچه اش نان ندارد، ممکن است آن زن از افرادی باشد که فقط و فقط برای اینکه بچه اش کمبود احساس نکند و برای اینکه بچه اش این را بفهماند که «منه او بچه دیگری کمتر نیستی، و برای اینکه زندگی خودش را همین مقدار بخورونی، نه بصورت تجملاتی، که اگر بصورت تجملاتی باند حش است، بلکه درحمان بخورونی» اداره کند، دست به یک سری کارها بزند، چرا زندگی، کدام زنی است که زندگی را شما اداره کرده باشید، خانه به او بدهید، غذای متوسط به او بدهید، لباس را تا نمین کنید مگر دیوانه است که برود بدکاره شود. این زن را تا اینجا میکشد و خیال می کند با این «کشتن» می تواند جلوی قحط را بگیرد. تو با کشتن او، یک فرد را کشتی، بدون کوچکترین اثری، بیا برای او خانه درست کن، فرش درست کن، زندگی درست کن، ببین چه کیوهائی دارد، وقتی کیوهایش رافع کردی، دیدی بازهم با زنی یا مردی مواجه هستی، که میخواهد دست از پا خطا کند، آنجا باید حکم اسلامی را اجرا کرد. در جامعه اسلامی باید حکم اسلامی را اجرا کرد، نه در جامعه شاهنشاهی، ولی امروز ما در جامعه شاهنشاهی زندگی می کنیم، اگر تمام نهادهای جامعه شما اسلامی شد، آنوقت حق دارید دست ببرید، اگر تمام نهادهای جامعه شاهنشاهی امروز اسلامی شد، آنوقت حق دارید «منه بزنی، یعنی زمانی که زندگی را برایش فراهم کردی، جامعه بی طبقه تو تحسید درست کردی، آمدی علی وار کردی، رعیت نشستی، فاطمه وار همراه رعیت کار کردی و می بینی باز فردی خطا می کند آنجا باید دستش را قطع کنی و حق هم این است که دستش را بزنی، و حرفت هم این است که می گویند: چرا رفتی دزدی، این خانه ات، این زندگی ات، این فرش ات، این یخچال ات، من هم که سرودار تو هستم این زندگی ات، بگو چه رفتی داشت، چرا رفتی دزدی، رفتی که زندگی ات را بلبانی کنی، رفتی که از «واژه برداری و به خودت اضافه کنی، در این موقع دستت را ما باید قطع کنیم، در این موقع باید حد بزیم در این موقع باید اعدام کنیم، اما در جامعه شاهنشاهی امروز ما، بکنگر از کشتن همان و یک نفس را از بین برده همان، زیرا در چنین جامعه ای، ممکن است یک نفر واقعا عقیف باشد، و از زور بچه گاری به این روز افتاده یا اغفال شده یا واقعا اغفال هم شده، می بیند چیزی ندارد، آنوقت این طرز فکر، طرز زندگی سرباز کرده به طبقه دیگر، آن طبقه به طبقه دیگر، لذا الان عقیده من به هیچ وجه نباید این کار را کرد، بلکه اول باید جامعه اسلامی درست کرد، جامعه اسلامی که درست کردی، در جامعه اسلامی هم باید حدود اسلامی را رعایت کنی... والا بروید سوئد و بگویند که چرا مثلا آن زن و آن مرد موازین اسلامی را رعایت نمی کند خوب آن بیچاره موازین اسلامی را نمی داند الان در ایران اکثر مردم ما مسائل اسلامی را مخصوصا آن مسائلی که با آن برخورد نداشته است را نمی داند پس اول تبلیغ و ساختن جامعه بعد جاری شدن احکام اسلامی که در دعوائی ترقی است، پیغمبر ما هم چنین کرد، خلاصه در مجموع فلاں کاری را که تو خوب نیدانی، او خوب میدانند و در حال حاضر هم جامعه ما یک سری اعمال را خوب میدانند درحالی که آنظر اسلام حرام است، این جامعه آن اعمالی را ندانند آنچه از آنجا که اسلام بد میداند، پس همانطور که گفتیم اول باید اسلام را برود شناساند تا پس از شناخت اگر عمدا کاری کردند و بعلت سرقط جامعه اسلامی است جریمه اش کنیم اسلام حکم را از اغفال برداشته است.

## فرهنگ اختناق...

البته بطور کلی، مبارزات ایران را در مقاطع خاص زمانی گروههای مختلفی هدایت کردند. برای روشن شدن عمق قضایا، باید روحانیت را در این مرحله به دو دسته تقسیم کرد: روحانیت در حوزه ها، روحانیت بیرون از حوزه ها، روحانیتی که در حوزه بودند و هستند، یا در شان تمام شده یا نشده و آنهایی که در بیرون حوزه ها، در مساجد و تکایا و منابر از این قبیل هستند... اما این را، اینجا داشته باشید تا بعد به آن به پردازم. ولی حال به برداشتی که از این سوال میشود می پردازم: در شرایط کنونی، من معتقد هستم که نباید برای ساختن زیربنای یک جامعه اسلامی، به مبارزه با «مطلوب» پرداخت، و ابتدا باید با علنا مبارزه کرد. از باب مثال الان یقه فلاں خانم را گرفتن که باید مثلا چادر سر کنی «می چادری» یکی از معلول های اجتماعی است. که در مهال حاکم بر جامعه است. اگر بگویم فلاں زن، یا فلاں مرد یا فلاں بچه، چرا این سبک را دارد این سبک به نظر ما غلط، معلول شرایط حاکم بر اجتماع است. اگر با این سبک بجوای مبارزه کنیم، با معلول مبارزه کرده ایم و تا «توهی نیرومند اینجا نشته ای، مردم از ترس چیزی نمی گویند، اما اگر «توهی نیرومند، روحانی نیرومند، سیاسی قدرتمند، پایت برداشته شود، چون در آن رهنگ، علت ها را شناخته ایم و در پی از بین بردن علت ها نبوده ایم و ریشه ها را شناخته ایم، و تنها به مبارزه با معلول پرداختیم، همان اش است و همان کاسب، و یا بعلت عکس العمل وضعی بدتر از حال پیدا کنیم شرایط فعلی آنچه که باید انجام دهیم، و بدتر ساختن آن باشیم فرهنگ مستقل ملی، اسلامی، آید، ما باید امروز سنگ زیربنای این فرهنگ را بگذاریم. یقه معلول ها کار نداشته باشیم، اینجا رفتنی تکبیم بلکه این فرهنگ مستقل ملی اسلامی را ترویج کنیم، اگر در جهت ترویج این فرهنگ، منطبق بود، زور منطبق رسید، حرف حق بود، توانستی بسازی، نجات جمع میشود. وقتی ذنات جمع شدند، مردم، با دنبال تو می آیند یا دنبال همان فرهنگ گذشته، و اگر تو حرف حق داشته باشی، مسلم، دنبال تو خواهند آمد و در آن سو، طرف ضعیف میشود و خود بخود از بین می رود.

باید توجه داشت که جوآنرا می توان به دو دسته روشنفکر و غیر روشنفکر تقسیم کرد. البته برخی از متفکرین، طبقه خاصی بنام «روشنفکر» نمی شناسند بلکه معتقد هستند، در کل جامعه عده ای «بازاری» هستند، عده ای «اخوانه» هستند و عده ای دانشجوی، عده ای کارگر، و عده ای هم کشاورز و همینطور، اما در میان تمامی این افراد، آن عده ای که قادر به درک مسائل روز هستند و با قبولی علتر از زمان خوش زندگی می کنند طبعاً به اینها گفته میشود روشنفکر، پس در نتیجه این گونه تقسیم بندی، عده ای داریم تحت عنوان بازاری روشنفکر، و یک عده بازاری غیر روشنفکر، آن عده از روحانیونی که مسائل روز را می فهمند، و خودشان را با مسائل تعهدآور روز وفق میدهند و مسائل امت شان را در کم می کنند و به آن تعهد هستند و تعهد را جزو یکی از ارکان وجودی روشنفکری میدانند، روشنفکر هستند. پس نمی توانیم طبقه ای بنام روشنفکر داشته باشیم (البته مقصود از طبقه در اینجا غیر از آن «طبقاتی» است که گفته میشود) که اگر بگویم این طبقه خاص روشنفکر هستند مسلماً روشنفکر را در مقابل دیگران قرار داده ایم.

## ماهیت گروهها...

اما جوآنان، در مورد جوآنان باید بگویم که این گروه بطور کلی، در شرایط فعلی با شرایط قبل از انقلاب «دوخفه» را ادامه دادند، قبل از انقلاب، چون یک محور مخالف داشتیم، و آن اتفاق در موضوع مخالفت با شاه بود، و قلب این محور هم، امام بود، همه در پیرامون این محور بودند، و امام شده بود مظهر ملت و در آن سوزین، شاه شده بود مظهر استعمار و استثمار رفته، با اینکه ظاهراً نمی خواهد با امام همه مخالفت داشته باشند گروههایی که قبلاهم، قبل از پیروزی انقلاب، شکل داشتند و بودند، آهسته آهسته هروا آمدند. این گروهها بویزه آنستهای که در خارج از کشور بودند، و در محیط آسانمان، بدون ترس از ساواک و خیلی علفی و هر چه علنی تر زشتی بیشتر هر گروه نظریاتش را عنوان میکرد و یا با گروه دیگر به مخالفت بر میخواست، به داخل کشور آمدند، و اختلافات آنها هم به داخل کشور کشیده شد و هم چنین گروههای داخلی که اینها هم دیگر نیازی به مضمی کاری نمی دیدند، و این زمانی بود که انقلاب پیروز شده بود و حالا، ایران حالت قبل از انقلاب خارج از کشور را پیدا کرده است، زیرا در این شرایط دیگر، تمام گروهها می توانند «حرف» خوششان را بزنند و از این هم ترسند که گروهی بریزند و بگیرند و بکشند.

در غیر این صورت، اگر تو بجای ساختن، در اندیشه و تلاش ناپود کردن باشی و با تمام قدرت از آن بگویی، اینها بدان که خیلی بدتر و خطرناک تر سرازیر می شود. در خواهد آورد. اگر بنا بود زور را کار کند هنوز محرضنا شاهان بود بعضی وقتها، آدم گنج میشود. در روزنامه می خوانم فلاں زن را بسانت اینکته

نظریات تاریخ اخیر را با مبرانی آنچه از تفاهای تاریخ خود و آینده ای که در آن

بطور احمد حسینی، بطور کلی باید توجه داشت که جوآنرا می توان به دو دسته روشنفکر و غیر روشنفکر تقسیم کرد. البته برخی از متفکرین، طبقه خاصی بنام «روشنفکر» نمی شناسند بلکه معتقد هستند، در کل جامعه عده ای «بازاری» هستند، عده ای «اخوانه» هستند و عده ای دانشجوی، عده ای کارگر، و عده ای هم کشاورز و همینطور، اما در میان تمامی این افراد، آن عده ای که قادر به درک مسائل روز هستند و با قبولی علتر از زمان خوش زندگی می کنند طبعاً به اینها گفته میشود روشنفکر، پس در نتیجه این گونه تقسیم بندی، عده ای داریم تحت عنوان بازاری روشنفکر، و یک عده بازاری غیر روشنفکر، آن عده از روحانیونی که مسائل روز را می فهمند، و خودشان را با مسائل تعهدآور روز وفق میدهند و مسائل امت شان را در کم می کنند و به آن تعهد هستند و تعهد را جزو یکی از ارکان وجودی روشنفکری میدانند، روشنفکر هستند. پس نمی توانیم طبقه ای بنام روشنفکر داشته باشیم (البته مقصود از طبقه در اینجا غیر از آن «طبقاتی» است که گفته میشود) که اگر بگویم این طبقه خاص روشنفکر هستند مسلماً روشنفکر را در مقابل دیگران قرار داده ایم.

در حالی که «روشنفکری» خود امتدادی است در تمامی قشرهای جامعه. هر دسته ای از اینها یا روشنفکر هستند یا روشنفکر نیستند. و عبارات دیگر، اگر ما بایتم، و بگویم، روشنفکر یعنی یک طبقه خاص، یک گروهی که مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، حتی نظامی و همه مسائل روز را میدانند و تعهد هم دارند و در پی تعهدش، به شیوه ای مسئولانه عمل میکند و بعد از آنرا قرارداد مقابل سایر قشرها، بی شک سایر قشرها تیم روشنفکر قرار داده ایم و همه آناترا افرادی بی خاصیت معرفی کرده ایم گرچه از هرقشری تعدادی داخل این مفهوم میشود پس بهتر است بگویم روشنفکر و روشنفکر از تمام طبقات، بر غیر روشنفکر هم از تمام طبقات.

## جوآنان و انقلاب...

اما جوآنان، در مورد جوآنان باید بگویم که این گروه بطور کلی، در شرایط فعلی با شرایط قبل از انقلاب «دوخفه» را ادامه دادند، قبل از انقلاب، چون یک محور مخالف داشتیم، و آن اتفاق در موضوع مخالفت با شاه بود، و قلب این محور هم، امام بود، همه در پیرامون این محور بودند، و امام شده بود مظهر ملت و در آن سوزین، شاه شده بود مظهر استعمار و استثمار رفته، با اینکه ظاهراً نمی خواهد با امام همه مخالفت داشته باشند گروههایی که قبلاهم، قبل از پیروزی انقلاب، شکل داشتند و بودند، آهسته آهسته هروا آمدند. این گروهها بویزه آنستهای که در خارج از کشور بودند، و در محیط آسانمان، بدون ترس از ساواک و خیلی علفی و هر چه علنی تر زشتی بیشتر هر گروه نظریاتش را عنوان میکرد و یا با گروه دیگر به مخالفت بر میخواست، به داخل کشور آمدند، و اختلافات آنها هم به داخل کشور کشیده شد و هم چنین گروههای داخلی که اینها هم دیگر نیازی به مضمی کاری نمی دیدند، و این زمانی بود که انقلاب پیروز شده بود و حالا، ایران حالت قبل از انقلاب خارج از کشور را پیدا کرده است، زیرا در این شرایط دیگر، تمام گروهها می توانند «حرف» خوششان را بزنند و از این هم ترسند که گروهی بریزند و بگیرند و بکشند.

## ماهیت گروهها...

گروهها گروهها معمولاً دو نوع هستند یک گروه، که با هست مضمی جوان، بوجود آمده اند از قبل مبارزه کرده اند حتی متوسل به مبارزه جامعه سلحانه شده اند، کشته داده اند، تا دشمن

# پیرامون گرایش

بقیه

گسترش مییابد بنابراین ایده نولژی جدید، برای غلبه بر این شوازیها پیشنهاد میکند که هدفهای انسانی و کیفیت زندگی و تعادل روحی او، از اولوی بیشتر بهره مند گردد و جامعه آینده به ساختهای فکری و فرهنگی خود بیشتر متکی باشد بدون آنکه ارزش ساختهای متعادل اقتصادی و فنی، ناچیز برآورده شود. اما این ساختهای فکری و فرهنگی چگونه با کمک آموزش ایجاد میشوند و چگونه هماهنگ با ساختهای دیگر تحول یافته و پیش میروند خود موضوعی است که باید عمیقتر بررسی شود.

داشجو:

ارائه هر راه حل یا آموزش هر ایده نولژی جدید، مانند آموزش فرهنگ ملی، مستلزم از میان برداشتن موانع موجود است، ولی صرف نظر از طرحریرزیهای تنوریک، شیوه های علمی آن نیز، مهم و گوناگون است. از یک لحاظ ایده نولژی و فرهنگ ملی، هر دو، سرزشت مشترک دارند و هر دو با زمینه و شرایط معینی همراه می باشند، هر دو با موانع مشخصی روبرو هستند. آموزش ایده نولژی مانند آموزش فرهنگ ملی، در مرحله اول، مترجمه گروههای روشنفکر میشود و با نسل جوان تحت آموزش سرور کار دارد. اما این نسل در تک، کتاب گرایشهای متضاد و اقیانوسی از تردیدها، دولیها و بی تفاوتیها، سرگردان است و گاه خروسته یا ناخروسته از احساس مسئولیت ملی، بر کار میماند و در چنین مواردی قاعد ایمان اجتماعی می باشد. در چارچوب آموزش، آماده سازی این نسل، مستلزم انتخاب و تجهیز یک نیروی کارآموزده است. نیروی کاری که باید شایستگی علمی را با سلامت اخلاقی و مهارت تخیلی را با ایمان اجتماعی یکجا داشته باشد.

این حقیقت را باید داشته باشیم که احساس مسئولیت و روحیه پاینده اجتماعی زمانی در دانش آموزان و دانشجویان بوجود می آید که معلم یا استاد خود از یک تفکر بنیادی و احساس مسئولیت عمیق اجتماعی برخوردار باشد. عدم احساس مسئولیت نسل جوان، در واقع چیزی جز بلزاتب عدم مسئولیت بزرگسالان نیست. بنابراین قبل از هر چیز باید روشن شود در چه شرایطی، آموزش گرایش نسل جوان و روشنفکر، بسوی ایده نولژی با فرهنگ ملی شتاب و عمق بیشتری پیدا میکند. قطعاً اگر یک ایده نولژی ملی در شناخت مسائل نسل جوان و پاسخگویی به نیازهای آنها و ارائه راههای عملی حل مشکلات، توفیق نیابد دورنمای آینده برابرت طوفانی تر از حال خواهد بود.

نکات مورد اشاره شما - همگی مهم و اساسی است، و در اهمیت و وضوح آن تردیدی نیست، چیزی که باید اضافه کرد اینک مسائل و مطالبه نسل جوان تحت آموزش گذشته از اینکه به صورت یکی از حادث ترین موضوعات روز در آمده است، و چند نقطه نظر دیگر نیز حائز اهمیت است.

در حال حاضر، نیروی تحت آموزش و گروههای سنی کمتر از ۲۲ سال غالب بر میگردند و برخی از مناطق تا ۴۵ و ۵۰ درصد پیش میروند این نیرو در مجموع یک نیروی جوان و گسترده است و فنی حذذانه ترجمان یک جهان جدید میباید. جهانی که باید آنرا شناخت و مسائل و مشکلات آنرا پیش بینی و ارز یابی کرد. از جمله مسائل آن که در سطح هر جامعه ملی از اولویت خاص برخوردار است اینست که بدانیم چگونه میتوان این نیرو را، برای یک آینده نزدیک - دقیقتر بگویم - برای آینده ای که بطور متوسط دهسال دیگر فرا

باید بی تفاوتی، بی اعتقاد با معلومات سطحی و کیفیت روحی متزلزل و بالاخره با دنیای فتنی آشفته، هرگز نباید از آن آموزش، انتظار یک تفسیر کیفی نویدبخش داشت.

در بعضی از مناطق جهان علاوه بر ناهماهنگیهای آموزشی - در محدوده معلومات کادر آموزشی ابهامات و چند پارگیهای وجود دارد. مسائل و نیازهای اساسی جامعه ملی برای آموزش دهندگان در این مناطق، روشن نیست و این کادر با درکهای برانگیزه ای که از مسائل عمومی دارد قادر نیست یک برنامه مترقی فرهنگ ملی، به منظور مقابله با کمبودها و اراضی نیازهای فکری جوانان پیاده کند.

بنابراین در مرحله نخست، طرحریری برنامه هائقدر حائز اهمیت است که تجهیز یک کادر شایسته و کار آمد و کشورها و جوامع ملی بدون تجهیز یک کادر آموزشی شایسته نمیتوانند نیروی پویای چند ده یا چند صد میلیون نفری جوانان را شکل، آموزش و سازمان دهند و آنرا در سطح جامعه ملی با سایر نیروهای اجتماعی هماهنگ نموده و راه را برای گشایش یک افق تازه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هموار سازند.

از روز دوشنبه دوم مهرماه

بهدت یک هفته نمایشگاهی

از آثار طراحی فرشید امامی

عضو سازمان جوانان جنبش در

کلوب شماره یک جنبش

بر پاست

# دموکراسی

بقیه از صفحه اول

قدرت و تقلید» است. در اجتماع یا عصری بزی از علم کبید حکمت بدست محرمان اسرار، مانند کاهنان مصری و لاما های تبتی بوده است. پاسداران رسمی حکمت یا خود اقتدار سیاسی را در دست دارند یا میان آنان صاحب قدرتان ارتباطی بس نزدیک برقرار است. پایداری در برابر فرامین آنان جنایت بر علیه خدایان است و نفرت خلق را دامنگیر گناهکار میکند، حتی اگر این پایداری، از نظر یک خارجی، در جهت دفاع از منافع عمومی صورت گیرد. در چنین محیط فکری حکومت مطلقه یا حکومت گروهی از اشراف (الیگارش، م) سهولت ریشه میگیرد و مستدام میشود زیرا اعمال قدرت در امور مربوط به عقیده طبیعی یا اعمال قدرت در امور عملی بهم می آمیزد. اما در آنجا که چشم انداز علمی نسبت شایع و رایج است، برای اتمام مردم توسل به چیزی بیش از ادعای موکد و سنت و شیوه کهن ضرور مینماید. بدیهی است که اقتدار مرجع باز هم وجود دارد: از میان ما کمتر کسی است که فاصله خورشید تا زمین را معلوم کرده و مقدار سرعت نور را در ثانیه محاسبه کرده باشد. ما می پذیریم که فاصله خورشید از زمین ۹۳ میلیون میل و سرعت نور در ثانیه ۱۸۶ هزار میل است زیرا این مطالب از جانب کسانی ابراز شده است که شایسته اعتمادند. شایسته اعتمادند نه بدانجهت که عقیده ای را ابراز میدارند که ژلی بوده و یا از کتابی مقدس آیه ای در تایید ادعای خود شاهد می آورند، و نه بدانجهت که اگر مخالفت و رزمی سر از تن ما جدا می کنند و خویشان ما را در اردوگاههای کار اجباری شکنجه میکنند. هر کس از ادعای خود سرعت نور عقیده ای خاص خود داشته باشد و اگر عقیده او بسیار غیر عادی و دور از فرضیات زمان است پگاه عقوبتی که متحمل خواهد شد آنستکه او را احق بدانند تمام کسانی که شایستگی قضاوت در امری علمی دارند گرد آمده و بر امری توافق کرده اند و اقتدار و مرجعیت آنان نه بر زور و اجبار بلکه بر عقل و منطق مبتنی است.

مجاز شمرده شود و این مسائل مورد بررسی خردمندانه قرار گیرند دیگر مقاومت در برابر کسانی که خواهان استقرار عدالت اجتماعی هستند بسیار مشکل میشود زیرا عدالت اجتماعی اقتضا دارد که قاطبه اهالی که به سن رشد رسیده اند از حقوق سیاسی یکسان و برابر برخوردار باشند و فقط جانباوند و دیوانگان از این حقوق محروم بنمانند. بدینسان ملاحظه میشود که پیشرفت علم همعنان با گرایش به دموکراسی بوده است.

برعکس، آنان که در جهان امروز می گویند که اشکال استبدادی حکومت را مجدداً روحا دهند، چه در المان و چه در روسیه، نسبت به نظرگاه علمی رویه خصیانه دارند. نازیها هم بر آن بودند که آرمی باید با خون بیندیشند تا با مغز، و این اعتقاد نتایج شگفتی ببار آورد. مثلا بر آن بودند که نظریه کلی نسیت از جانب اینشتن بدانجهت که نظری صحیح بوده و خود بدان باور داشته است عنوان نگردد بلکه بدانجهت که این نظر غیر یهودیان را سرگردان میکند ابراز شد. البته یهودیان به اشتباه نیفتادند بلکه خود در این توطئه دستیار اینشتن بودند. تا آنجا که بمن مربوط است، این نظر اهانتی است که بر فهم مردم غیر یهود وارد میشود و شاید فقط غیر یهودان نازی را شمل شود. در روسیه هم از این قبیل اتفاقات روی میدهد: راه نیل به حقیقت، مثلا اینکه چگونه گنمی پرورش دهیم که در برابر سرما مقاومت کند، تجربه و آزمایش نیست، بلکه اینکار از طریق بررسی استنتاجی است که از اصول متافیزیکی ماتریالیسم دیالکتیک مارکس میشود صورت می پذیرد. این اصول، که درک و فهم آن مشکل است، باید بوسیله طبقه ای از شارحان و مفسران تفسیر و تشریح گردد، و هر گونه تفسیر و استنباطی جز آن معمول در باره مرتدان و بدعت گزاران مقرر است. در آنجا که چنین جهان بینی معمول است حفظ و رواج دیکتاتوری اقلیت کار مشکلی نیست.

حاصل نشده است که بحث آزاد از جانب دولت و مقامات رسمی قدغن میشود و تفکر هوشمندانه را به کمترین ثمن خریداری نیست. بدینترتیب حکومت از تلقین و پرورش حق بهره و ریشود، علاوه، آنجا که بحث آزاد نباشد دیگر مقدر نیست مواردی را که حکمروایان منفعت عامه را تحت الشعاع منفعت شخصی قرار میدهند بر ملا سخت در نتیجه دیری نمی گذرد که حاکمان عقوبتی در هراس باشند ستمکاری و چپاری کنند حال آنکه در جامعه ای آزاد ستمکاری و جباری آنان بر اثر نفرتی که در عامه بر می انگیزد متوقف خواهد گردید، بررسی و مطالعه ما از آدمی بشهادت تاریخ ما را بر آن میدارد که معتقد شویم: هر دسته ای، که قدرت حاکمیت بر عامه بدانان تفویض شود، اگر ترس از کف دادن آن نباشد چه سوء استفاده ای که از این قدرت نمی کنند. شاید بزرگترین فضیلت دموکراسی بر دیگر اشکال حکومت این باشد که در این رژیم مردانی که به قدرت میرسند میدانند که اگر از راه عدل و انصاف اندکی منحرف شوند نمیتوانند موقعیت خود را حفظ کنند نه بدانجهت که این مردان از فردی استثنائی و فوق العاده برخوردار باشند بلکه چون قدرت آنان مبنی بر پشتیبانی و حمایت عامه است،

محیط آزادی برای بحث وجود نداشت طرفداران ایجاد اتحادیه های کارگری نمی توانستند فعالیت کسانی را که معتقد بودند اتحادیه های کارگری باید همچنان غیر قانونی شناخته شود عقیم کنند و در نتیجه این اتحادیه ها پدیدار نمیگردید. در برابر ستمکاری افسار گسیخته و جهل اعصار و قرون آزادی قلم و بیان بلاشک بهترین وثیقه و تأمین است. در زمان ما یکی از وجوه مهم در امر دفاع از تساوی حقوق افراد بشر صرفنظر از رنگ پوست آنان است که این عقیده که هیچ عدالتی اقتضا نمیکند سفید پوستان بر نژاد های دیگر برتری داشته باشد، اگر چه نه بعد کافی ولی بهر حال مقبولیت یافته است. در این مورد هم بحث آزاد وظیفه اصلی را در ابطال نظرات کسانی که تئوری شبه علمی و شبه «دارو نیستی» را در دفاع از نظریه دفاع ناپذیر برتری نژادی بکار میگیرند ایفا کرد.

در میان کسانی که ادعا می کنند مهر مزدوران با سرشتشان عجیب است از بیست سی سال پیش متداول شده است که برخی از آزادی فکر و اندیشه را بریختند گیرند که گویا این آزادی فقط مورد علاقه معدودی «روشنفکر» است، که می توان آنان را مشمول «تصفیه و انهدام» قرار دادی آنکه به کسی جز خود آنها زبان همی وارد آید. این نظر نشانه است که ابراز کنندگان آن نه از تاریخ سر رشته دارند نه طبع آدمی را شناخته اند: آنجا که بحث آزاد قدغن است فقط روشننگران در مضیقه نیستند، بلکه جز گرداندگان تبلیغات دولتی همه در تنگنایند. من باب مثال دست یافتن زنان را به حقوق مساوی با مردان بررسی کنید. منشاء آزادی زنان را باید در اندیشه و اعتقاد چند روشنفکر جستجو کرد که اکثر مرد بودند و از ابراز نظر آنان در ابتدا اکثریت زنان هم بهمان اندازه مهیوت شدند که قاطبه مردان. اگر آزادی بحث و گفتار نمی بود این جنبش هرگز بجائی نمیرسد. هنوز کارمزد زنان را شوهان صاحب میشدند، و شوهان هنوز هم مجاز بودند که هسران خود را با ترکه ای که ضحامتش از انگشت شست بیشتر نباشد تازیانه زند تفسیری که در این امور پدید آمد چنان نیست که فقط روشنفکران از آن متنم شده باشند. نمونه دیگر پیدایش فکر ایجاد اتحادیه های کارگری است: اگر

عصیان امروزی بر ضد دموکراسی که از جانب قشری از چپ اندیشان بروز میکند، چه پشت این عصیان نیستی نهفته باشد یا نباشد، از اما عصیان ضد علمی است. مارکس بر آن بود که منافع مزدوران به نحو اسرار آمیزی با ماتریالیسم آمیخته است. فیزیک معاصر ماتریالیسم را به مشابه دستگاهی فلسفی ظاهرا ست مینماید پس فیزیک نو اختراع بورژواهاست، اما فیزیک نو به سبب اتمی دست یافته و دیگر آنرا نمی توان نادیده انگاشت، پس لازم است طرح زیرکانه ای، مذهبی ماندنی ابداع شود که میان تئوری کوانتوم و ماتریالیسم و یاتکتیک سازشی برقرار کند. بلری این تشبیهات درکد بیشتر علم کندی ووقفه ایجاد میکند همانگونه که محکومیت گالیله بوسیله محاکم تفتیش عقاید موجب شد که علم نجوم بطور کلی به کشور های پروتستان مذهب منتقل شود و در آنجا شگفتگی باید. هر سیستم استبدادی و دیکتاتوری، گرچه در قلمداد کرد چه آنها که به کین و رزیدن و نفرت داشتن از سرکوب کنندگان خو گرفته اند مستعد ارتکاب همان جنایاتی هستند که خود بر ضد آنها قیام کرده اند. فقط در یک رژیم دموکراسی و به محیط بحث آزاد است که بلید کارها را می توان چاره کرد بی آنکه بیم آن رود که در شدت عمل افراط شود که خود موجب بروز پلید کاریهایی میگردد که بزرگی آن به اندازه همانهایی است که برای رفع آن قیام و انقلاب صورت گرفته است. دموکراسی مظهر عدالت و بحث آزاد مظهر درایت است و فقط به یاری عدالت و درایت می توان برای نوع بشر از مهلکه بلیات جنگ امروز که خطر وقوع آن سایه افکن است راهی به بیرون جست.

حکومتها دیکتاتوری نه فقط در جهت یکدست ساختن عقاید و جلوگیری از پیشرفت فنی و فکری گام برمیدارند بلکه در متخصصان نیز نادرستی و ریاکاری را پرورش میدهند. آفری که در «دخو» پزشک بود مأمور شد که دارونی نظیر پی سیلین اختراع کند، و او هم بی درنگ اعلام کرد که در این امر توفیق یافته است. زندانیان را مسموم کرد و ثابت نمود به آتهانی که دارونی ابداعی تزریق میشود جان بدر میبرند و دیگران میمیرند. اما در اثر کار معلوم شد که جان بدر بردگان کمتر مسموم شده بودند و مردگان بیشتر، نازیها هم او را اعدام کردند. در رژیم وحشی این قبیل حوادث قطعاً پیش می آید.

بهره ای که در این عصر ترقی علوم میدانند در باب راه دست یافتن به اعتقادات صحیح نظری دارند که با آنچه آمد بکلی مغایر است. علم روش مبتنی بر مشاهده و بررسی مضبوط را که با منطقی دقیق تفسیر و بیان میشود وسعت داده است به نحوی که هر جا این روش بکار گرفته میشود نتایجی که بدست می آید متفق علیه صاحب نظران است. هرگاه در مسائل علمی اختلاف نظر پدید آید چنانکه غالباً پیش می آید، دیر و زود مساله با کشف دلایل بیشتری که کفه ترازو را به نفع یک نظر سنگین میکند فیصل می پذیرد و هرگز سوزانند و قلع و قمع کسانی که اقلیتند به عنوان راه حل برگزیده نمیشود.

در قرنهای شانزدهم و هفدهم و حتی در قرن هیجدهم علم برای دوام حیات خود بر علیه اصول جزئی سنتها وارد پیکار شد. چوردانو برونو را در آتش افکندند. استدلالهای کپرنیکی گالیله را مطرود شناختند و دانشگاه سوربون، بوفون را مجبور ساخت عقاید خود را در باب اینکه کوهها و دره های کتونی از بدو آفرینش موجود نبوده اند پس بگیرد وقتی ملتها ناگزید شدند میان فقر، شکست، تعصب از یکسو و ثروت، فیروزی، آزادی از سوی دیگر انتخابی بعمل آورند فقط کوه بین ترین آنها مانند اسپانیا از ویرانی و تعصب جانبداری کرد. منافع علمی علم چنان بود که در برابر آن ایستادگی امکان نداشت، اما رویه بی تفاوتی را که نسبت به «مرجع قدرت» پدید آورد مقدر نبود که در چهارچوب مسائل مطلقاً علمی محصور ساخت.

رشد دموکراسی در انگلستان نتایج طبیعی آن رویه بود. رابطه میان علم و دموکراسی نزدیک تر از آنست که گاهی تصور میشود، و آنچه این دو را بهم می پیونداند اهمیت و اعتباری است که این دو برای بحث آزاد قائل اند و همین وجه تقارن از «حکومت مرجع

عصیان امروزی بر ضد دموکراسی که از جانب قشری از چپ اندیشان بروز میکند، چه پشت این عصیان نیستی نهفته باشد یا نباشد، از اما عصیان ضد علمی است. مارکس بر آن بود که منافع مزدوران به نحو اسرار آمیزی با ماتریالیسم آمیخته است. فیزیک معاصر ماتریالیسم را به مشابه دستگاهی فلسفی ظاهرا ست مینماید پس فیزیک نو اختراع بورژواهاست، اما فیزیک نو به سبب اتمی دست یافته و دیگر آنرا نمی توان نادیده انگاشت، پس لازم است طرح زیرکانه ای، مذهبی ماندنی ابداع شود که میان تئوری کوانتوم و ماتریالیسم و یاتکتیک سازشی برقرار کند. بلری این تشبیهات درکد بیشتر علم کندی ووقفه ایجاد میکند همانگونه که محکومیت گالیله بوسیله محاکم تفتیش عقاید موجب شد که علم نجوم بطور کلی به کشور های پروتستان مذهب منتقل شود و در آنجا شگفتگی باید. هر سیستم استبدادی و دیکتاتوری، گرچه در قلمداد کرد چه آنها که به کین و رزیدن و نفرت داشتن از سرکوب کنندگان خو گرفته اند مستعد ارتکاب همان جنایاتی هستند که خود بر ضد آنها قیام کرده اند. فقط در یک رژیم دموکراسی و به محیط بحث آزاد است که بلید کارها را می توان چاره کرد بی آنکه بیم آن رود که در شدت عمل افراط شود که خود موجب بروز پلید کاریهایی میگردد که بزرگی آن به اندازه همانهایی است که برای رفع آن قیام و انقلاب صورت گرفته است. دموکراسی مظهر عدالت و بحث آزاد مظهر درایت است و فقط به یاری عدالت و درایت می توان برای نوع بشر از مهلکه بلیات جنگ امروز که خطر وقوع آن سایه افکن است راهی به بیرون جست.

علاوه بر این با رنگ گرفتن دولت و تعلق آن بیکی از قشرها، دولت بشکل ارگانی برای تأمین خواسته های این قشر در آمد و یادر تأمین آن تمایلی بیش از حد نشان داد و بنابراین دیگر حافظ منافع همه توده های زحمتکش که اکثریت چشمگیر ملت را تشکیل میدهد نبود از یک لگان در دولت بود که خود را از گدایی تأمین کننده منافع یک قشر نتزل داد.

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

علاوه بر این با رنگ گرفتن دولت و تعلق آن بیکی از قشرها، دولت بشکل ارگانی برای تأمین خواسته های این قشر در آمد و یادر تأمین آن تمایلی بیش از حد نشان داد و بنابراین دیگر حافظ منافع همه توده های زحمتکش که اکثریت چشمگیر ملت را تشکیل میدهد نبود از یک لگان در دولت بود که خود را از گدایی تأمین کننده منافع یک قشر نتزل داد.

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

علاوه بر این با رنگ گرفتن دولت و تعلق آن بیکی از قشرها، دولت بشکل ارگانی برای تأمین خواسته های این قشر در آمد و یادر تأمین آن تمایلی بیش از حد نشان داد و بنابراین دیگر حافظ منافع همه توده های زحمتکش که اکثریت چشمگیر ملت را تشکیل میدهد نبود از یک لگان در دولت بود که خود را از گدایی تأمین کننده منافع یک قشر نتزل داد.

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

علاوه بر این با رنگ گرفتن دولت و تعلق آن بیکی از قشرها، دولت بشکل ارگانی برای تأمین خواسته های این قشر در آمد و یادر تأمین آن تمایلی بیش از حد نشان داد و بنابراین دیگر حافظ منافع همه توده های زحمتکش که اکثریت چشمگیر ملت را تشکیل میدهد نبود از یک لگان در دولت بود که خود را از گدایی تأمین کننده منافع یک قشر نتزل داد.

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

علاوه بر این با رنگ گرفتن دولت و تعلق آن بیکی از قشرها، دولت بشکل ارگانی برای تأمین خواسته های این قشر در آمد و یادر تأمین آن تمایلی بیش از حد نشان داد و بنابراین دیگر حافظ منافع همه توده های زحمتکش که اکثریت چشمگیر ملت را تشکیل میدهد نبود از یک لگان در دولت بود که خود را از گدایی تأمین کننده منافع یک قشر نتزل داد.

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

## به کجا می رویم؟...

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

کوره راهانی در سر راه ملت پدید آوردند، چاله ها ساختند و نهفت نو خاسته مردم نیز متاسفانه گاهی گام در آن نهاد. بن بست ها و دامهای استعمار همه را عصبی کرد و آنوقت محافل و دسته های ذبیغ از این جو عصبی سود جست و یکی را علیه دیگری تحریک کردند. کوشش شد که همه گناهها به پای جناح های چپ و یا غیر مذهبی ها نوشته شود. مردم را به آنها بدین کردند و خشم و نفرت تاحودی جای منطق را گرفت، آنچنان که ای اکنون بیم از وقوع حرکت عصبی، کور و دور از منطق مردم خشمگین شد علیه این جناح ها بیاورد نیست. آرزوی همه علاقمندان به این ملت زهر دیده آنستکه اگر خدای ناکرده حرکت عصبی ایجاد شده در همین مسیر ادامه یابد و تشدید شود فاجعه ای که در آن اکثریتی تحریک

بار دیگر سخن کوتاه، دولت باید و میتواند از موضع فعلی خود در

از اسپیکل - ترجمه قلم

# غوغای قبل از کارزار...

### مدتهاست که ادوارد کندی از ورود به صحنه پیکار علیه کارتر رئیس جمهور ناموفق امریکا احتراز جسته است. اکنون بنظر میرسد که او پای در میدان گذارده است.



کندی رقیب کارتر

مقام نخست وزیر چین «تنگ» داد دعوت کرد. در حالیکه سناتور کندی تنگ را از زمان مسافرت خود به چین میشناخت. کارتر درخواست کندی را مبنی بر دعوت از قاضی مشهور ارشیاالد کوکس برای بست قضاوت رد کرد. کارتر از کندی برای شرکت در مذاکرات کبب دیوید دعوت نکرد

فقط بسود حزب جمهورخواه است. اما اکثریت حزب دموکرات به شکلی دیگر فکر میکنند. از جمهورخواهان با قدرت تا افراد عادی حزب همه از کندی میخواهند که خود را بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری در اختیار حزب بگذارد، درنیمی از ایالات متحده جنبش «کندی برای ریاست جمهوری» پایه گذاری شده است. زیرا عده زیادی از دموکراتها معتقدند که با کارتر در راس حزب دموکرات نه تنها حزب وارد کاخ سفید نخواهد شد، بلکه اکثریت پارلمانی را نیز از دست خواهد داد. سناتور جان دارکین از نیوهمپشایر میگوید که کارتر بدون شانس فقط یک فرد از لحاظ سیاسی مرده است.

توجه پرسش موسسه هاريس نشان میدهد که ۷۵ درصد آمریکائیان برای کارتر توفیقی را پیش بینی میکنند و معتقدند که او انتخابات ۱۹۸۰ را نخواهد برد. ۵۶ درصد از آنها معتقدند که کاندیدای شدن او از جانب حزب دموکرات را برای ریاست جمهوری ممکن میدانند در مقابل تدی کندی بیش از دوبرابر رای مثبت نسبت به کارتر میاورد. همه موسسات سنجش افکار این تفوق را تایید میکنند. او همچنین با همین اکثریت از هر کاندیدای جمهورخواه پیشی گرفته است. زیرا کندی حتی از جانب بسیاری از آمریکائیان که همچون او لیبرال فکر نمیکنند تایید میشود.

آنچه که سناتور کندی میگوید باور میکند. این نظر پیرزنی است که معتقد است: «سناتور میگوید که مایل نیست در مبارزه ریاست جمهوری شرکت کند، اما معذالک وقتی لازم دید که پای در راه مبارزه بگذارد از خدای بزرگ میخواهم که به او آسبیبی نرسد» یکشنبه دوفتته پیش در ناشوا، در نیوهمپشایر وقتیکه همه منتظر ورود او هستند کسی او را «هو» میکند و تمامی انتظار متوجه جمعی طرفدار کارتر میشود که در آنجا حضور دارند.

زیرا اشاره به ترور سناتور کندی، که آخرین برادر باقیمانده جان کندی را تهدید میکند از مادر پیر ۸۱ واشنگتن پست در یکی از شماره های ساله رئیس جمهور، خانم لیلیان کارتر است. حمله از دهان بیرون آمده نشانه ای از حرکت غیردوستانه فامیل کارتر زمانی است که همه دموکرات ها باید نسبت به کندی ایستادند. این نقطه نظر پشت سر رئیس جمهور متحد شوند. خانم ماری مک کروز روزنامه نگار است که در ناشوا حضور رئیس جمهور به سرپرستی حزب جمهورخواه ارتقاء پست یافته است. میلیونها آمریکائی انتظار یک معتمد است: «تشدید پیکاری خونین سابقه بنظر ورود به کاخ سفید را و در هم شکسته در حزب دموکرات



تاریک ترین جنبش قبل از کارزار

زمانیکه در آنجا با یکصدوسی نفر از رهبران کشور درباره مسائل مهم جهان مذاکره میکرد. و اکنون بنظر میرسد که کندی میخواهد در اوج موفقیت های گذشته بسیار سخاوتمندانه این استعانت لفظی را پاسخ گفت: ماهمه رای خود را به کندی خواهیم داد اگر که او مانند گذشته صمیمی و دوست باقی بماند.

## گفتگو با «توماس بورخه» وزیر کشور نیکاراگوئه

توماس بورخه، وزیر ۴۹ ساله ای انقلاب نیکاراگوئه، یکی از قدرتمندترین و رادیکالترین اعضای حکومت جدید نیکاراگوئه است. او در بنیانگذاری جبهه آزادی بخش ملی ساندینیت، که پرزیدنت «آنا ستانیز سوموز اوایل» را سرنگون کرد سهم داشت و بعد از پیروزی ژوئیه، رهبری تلاش برای تبدیل نیکاراگوئه به یک کشور چپ گرا و غیر متمدن را به عهده داشته است. هفته پیش «بورخه» در لباس جنگی، با یک طپانچه خودکار به کمر، با ریچارد اسمیت و استرایکر مک گوایر، گزارشگران هفته نامه ای آمریکایی «نیوزویک» سخن گفت. پاره ای از سخنان او:

● انقلاب خوندار را بطور با انقلاب کوبا مقایسه می کنید؟

- انقلاب ما به طور کلی با انقلاب کوبا متفاوت است. در بعضی موارد ما از کوبایی ها پیشیم. نظام ملی خلق ما (سازمان های پایه ای که در جریان نبرد داخلی شرکت داشتند) الهیاتی نظام ملی های کوبا نیستند. کمیته های دفاعی ساندینیت ما (گروه های محلی که پس از انقلاب تشکیل شدند) مثل کمیته های دفاعی کوبا نیستند. برعکس، این کمیته ها سازمان های اداری سنورل جهت دهی سیاسی به ساکنان محلاتند.

● آیا هیچ شباهتی میان تجربه های نیکاراگوئه و کوبا وجود دارد؟

- همان طور که گاهی در اول فیلم های آمریکایی میگویند هر شباهی اتفاقی است.

● فکر میکنید که سیاست هایان در آینده رادیکال تر شوند؟

- من روی آینده برچسب نمی چسبانم. برچسب برای روی بظری و سبکی خوب است. ما باید جامعه ای جدیدی بیافرینیم. جامعه ای که عادلانه تر باشد. اسم این مرحله جدید را چه خواهیم گذاشت؟ نمی دانیم. تنها چیزی که می دانیم این است که جامعه ای آزادی خواهیم بود.

● تصور چه رابطه ای با آمریکا دارید؟

- تاریخ دخالت آمریکا در نیکاراگوئه مثل یک سلسله عکس پشت سر هم است. این دخالت جزئی از تکامل ماست. ولی شاید حالا عکس های جدید و تصویر تازه ای داشته باشیم.

● همان طور که میدانید آمریکا نگران است که مبادا نیکاراگوئه

## «همه ی انقلابیون راستین

### شاعرند»

بورخه: انقلاب صادراتی نیست.

تبدیل به کوبایی دیگری در حیط خلوتش شود. آیا می توانید به سیاستمداران آمریکایی اطمینان هایی بدهید

- فکر می کنم که آمریکایی های شمالی کمتر از گذشته ساده لوح باشند. چرا باید از یک جامعه ای آزاد بترسند، بخصوص وقتی که از حکومت سرکوبگر سوموزا نمی ترسند؟

● خیلی ها در آمریکا معتقدند که حضور ۳۰۰۰ سرباز شوروی در کوبا، تهدیدی برای واشنگتن به شمار میرود. عقیده شما چیست؟

- از کشورهای آمریکایی لاتین هیچ کدام سعی نکرده اند به آمریکا تجاوز کنند. ولی خلافت را نمی شود گفت.

● احتمال این که انقلاب نیکاراگوئه به بقیه ی آمریکایی مرکزی سرایت کند چقدر است؟

- نیکاراگوئه لازم ندارد که در امور آمریکایی مرکزی دخالت کند تا تغییری به وجود آورد. انقلاب صادراتی نیست. ولی هیچ گمرکی نیست که بتواند صدور یک نمونه ای خوب را کنترل کند.

● چندین هزار نفر از گارد ملی نیکاراگوئه و از خواهران سوموزا حالا در زندان های نیکاراگوئه به سر می برند. چه رفتاری با آنها میشود؟

- جان مورفی، نماینده ی نیویورک در مجلس نمایندگان آمریکا، گفته بود که ما ۳۰۰۰ زندانی را در زندان «تی بی تاپا» اعدام کرده ایم. ما «ادوارد زورینسکی» سناتور نیواسکا و «لاری پزولو» سفير ایالات متحده را به زندان «تی بی تاپا» بردیم. زندانیان «اعدام شده» باید زنده شده باشند. چون در حالی که آن جا ایستاده بودند گفتند که با آنها کاملا خوش رفتاری شده. ما خیلی از زندان ها را همی نیستیم. ولی یادتان باشد که این زندان ها مال ما نیستند. آنها مال سوموزا هستند. ما داریم بهترین شان می کنیم و اقداماتی برای ساختن زندان های جدید انجام داده ایم. شرایط بهتر از شرایطی هستند که من در زندان داشتم. هفت ماه تمام مرا به زمین زنجیر کرده بودند. نه ماه سرم را با تقابلی پوشانده بودند. درست پس از انقلاب ما ۷۰۰۰ زندانی داشتم. حالا کمتر از ۳۰۰۰ زندانی داریم، و تقریباً هر روز زندانیان بیشتری را آزاد میکنم.

● سرنوشت زندانیانی که آزاد نشوند چیست؟

- آنها به اتهام قتل، شکنجه و تجاوز محاکمه خواهند شد. بعضی از آن ها ۳۰، ۵۰ یا ۱۰۰ نفر را کشته اند. بعضی دیگر صدها نفر را شکنجه داده اند. آنها شکنجه گرانی شیطانی بودند. چری حیوانی را روی اعضای دهقانان می مالیدند، و بعد سگ های گرسنه را به رویشان باز میکردند. بدن زندانیان را تیغ میکشیدند و روی زخمشان نمک می پاشیدند. کسانی که مسئول این کارها هستند، محاکمه خواهند شد. این ها کسانی هستند که انقلاب جانشان را به آنها بخشیده است. هر جا که ممکن باشد ما طریق عسور را در پیش می گیریم.

● رابطه تان با سفير جدید آمریکا در نیکاراگوئه را چگونه می بینید؟

- با سفير «پزولو» روابط دوستانه ای داریم. تا به حال مشکل جدی نداشته ایم. رابطه ای ما دیگر رابطه ای مالک و رعیت نیستند. این که رابطه مان را بطله ی دو دوست با دو دشمن باشد به آمریکا بستگی دارد.

● درباره ی انتقاد علنی حکومت تان از آمریکا در کفرانس غیر متعهدی هاوانا چه میگوید؟

- در سیاست آمریکا و نیکاراگوئه دو مرحله وجود دارد: پیش از ۱۹ ژوئیه (وقتی که انقلاب پیروز شد) و پس از آن. نفرت ما از سیاست گذشته ی آمریکایی شمالی عمیق است. طرف ۲۵ روز فوستی نشیور